مولوی عزیز مرزا صاحب

رقعات عالمگیر

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقال ست و پس از املای ستایش
جهان پناهی که حلقهٔ بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر
رای مهر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخهٔ موسوم
برقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مولف از رقائم کرائم پادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان انار الله برهانه جهتی نور خلافت و فرزند
سعادت توام کنایه از پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر ست و در بعض جا
سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزادهٔ دیگر نیز لفظ فرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه
خلاصة الخلافت سلطان محمد اعظم شاه بهادر ست و برادر نامهربان عبارت ست از دارا شکوه
نامهربانی که دلالت بر مدح یاد کرده اند ۱۲م
برادر کلان انحضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر اراده ست از محمد معز الدین
بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر جهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند
عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر سوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام آن فدوی

فدوی اشاره ایست از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرافرازی یافته
و خان فیروز جنگ انتخابیست از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار
القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی
و میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از
رقعات موسومه پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید
رقعه همین بود خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلی حضرت
فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط
داشتند و مکرر افواج پادشاهی بسرکردگی مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت
فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بجا شسته آمد و باستمالت اهالی
و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت اینجاست
که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین حجه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند
این قالی را آرزو باقی است تدبیرش غیر ازین که نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته سامان بایسته
بآن سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید باوجود تاکیدات حضور شما هنوز نرفته بار را نگرفته اید تا
باین مهم چه رسد ظاهر اکار ما از شما نیست عارف بخود بر عارفست این معذولی بود خود و آفتاب
سرکوه است بدست آمده و نیامده چه شما فکر خود کنید که در اینجا هم پشیمان رو خواهید نمود
و در انجا بحضرت حق سبحانه و تعالی و حضرت اعلی رقعه فرزند سعادت توام محمد معظم
حفظه الله و سلم از عرض بی غرضی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی بطور

اہل ایران تکلیف کردہ اند بفضل الٰہی عقاید خود درست دارند این بدعت تازہ از
کہ آموختہ اند ظاہراً آن عرب کہ خود را سید میگویانید بدنام کنندہ نکونامی چند
تعلیم کردہ باشد بہرحال چون این روز از اعیاد مجوس ہست و باعتقاد کفار بیندہ روز
جلوس بکرماجیت تعین مبدأ تاریخ ہند بن بعمل نیاید و چنین جہالت بفعل نگراید
گفتہ گفتہ پشیمان شدم بسیار گو از شما یک تن فتنہ سرہ جو استغفر اللہ ربی من کل ذنب
و اتوب الیہ رقعہ ہمین پور سلطنت برای اضافہ سہ صد سوار مین کہ ظاہرا بسیار دوست
میدارند عرضداشتی کہ نوشتہ بودند بمطالعہ در آمد مشی مراتب خرد و بزرگ ہیچگاہ
ندارد و طرفہ تر اینکہ آن فرزند کہ خبر خانہ خود ندارند خبر پدر دخت پیسر از کجا یافتند بہر
حال عمرت دراز باد کہ این ہم غنیمت است پاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت
کردہ خواہد شد رقعہ ہمین پور خلافت بعرض رسید کہ آن فرزند نگاہداشت سپاہ میفرمایند
و نوکران بیش موجب نگاہ میدارند ظاہرا قصد قندہار داشتہ باشند خدا توفیق رفیق نماید
اما سند جای بدن دار السلطنت لاہور کہ درخواست کردہ اند موجبات معلوم نشد یا قصد
از منصب ناصر خان کم کردیم و آن ہندو مشیر را از نوکری برطرف ازین است
ہمہ فساد با رقعہ ہمین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح اللہ خان چرا ناخوش
گردیدہ در ایام پادشاہزادگی با امرا ہمچو سلوک میکردیم کہ ہمہ راضی بودند و در حضور
غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما می کردند بل با وصف اقتدار برادران ناہمواران
بعضی ہا ترک رفاقت او کردہ ملازمت ما اختیار کردند چنانچہ باشارہ برادر ناہمواران

حرکات نا ملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آورده و ندبنا زیبانه اغماض و تحمل ملتبه

شده از سر انصاف اقرار بصاحب جوصلگی ما کردند تا نقش سرداری بهادری ما بر لوح

خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت و کارهای دست بسته بزور بازوی این

مور ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خان را رنجیده خاطر کرده بهیچ وسیله پا چکدار یهمه کاره

را که بکار عمده شما می آید شکسته دل نمودید * بیت * کر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود * دل را

نه که گوهر شکسته * مضی ما مضی حالا هم اگر دلجویی کنید بهتر و برای اصلاح کار مفید * بیت *

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر * که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر * بیشتر هر چه رضا

والسلام علی من اتبع الهدی * رقعه فرزند سعادتمند توام محمد معظم حفظه الله تعالی

وسلم از نوشته عزیزی معلوم شد که چهره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دارند

و دیوان فی شعیبه سپن شریف چهل و شش نازم بایت بیش و فش * رقعه رهین بقیه

خلافت * منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسید آنچه بزبان حواله شد ابلاغ

نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بسر این عاصی معاصی چه خواهد گذشت حالا از

همه فرحص میشوم و همه را بخدا می سپارم فرزندان باید که تکامکار را باید که تخالف نکنند

و مجبور گشت و خون خلق که بنده های خدا اند نشوند آنچه بنظر می باید

انقلب القلوب تقوی حفاظت خلق الله که ودایع بدایع خالق اند حیح راه سالکان طریق

و ملکداری کنا و بنام پادشاهزاده محمد معظم شاه بهادر * رقعه فرزند عالیجاه * ابیت

رسول که این تنبیه برای ما فرستاده اند از سواری آن خلی خشم و یاد از غمخوار بیهای

از آن فرزند جوان بخت میدها از کمال تحفّظ بجوشش خرام موسوم کرده شد چون آن
فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصّه ما
که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله اخته بیکی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه
فرزند عالیجاه والا انبه مرسله آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام
استدعا نموده اند چون آنفرزند جودت طبع دارند در ادای تکلیف پدر پیر چرا می شوند
بهر حال سه بار سپس فرستاده بلاس نامیده شد × رقعه × فرزند عالیجاه × مژده کهچری بالای شما
در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بآن نمی رسد میخواستم که سلیمان بربالی بریزد از شما
بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد
طلبیده آید والا خوشا روزی که بیایند و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگاری :: که یاری برخورد از وصل یاری :: بوستان آنکه سرم بکیمرو زفت سیاهی
زمو رفت واز رو نرفت × رقعه فرزند عالیجاه × الحمد لله که فرزندزاده بهادر بقبضه
برآمد و کار دولتش ترقی روز بروز دارد حالا از تربیت والا جاه غافل نباید بود صوبه
در صورت اقبال جهم بیستی و تنبیه جاتان بنام فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر
شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنکه کچهواهه را همراه خود دارد و توپخانه و غیره اسباب
حرب مطلوبه این جهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار را آنچه می نوبد دیده راه را
با سلام آباد عرف متهرا برسد × رقعه فرزند سعادت توام عالیجاه من :: اعلی حضرت
که شکار کار بیکاران است انسان اگر بامور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بد است

چه بهست که الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهڑی آخر
شب از خوابگاه بر آمده باستشعار توفیق وضو کرده باوراد و وظائف می پرداختند و پیش
از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا کرده بجهروکه درشن
تشریف می آوردند و درشنیانرا بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد بر آمدن چهار گهڑی
روز دیوان عام منور مودند و دران مجلس جمیع منصبداران جزو کل بار مجرا یافتند در دیوان
اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن خدمات و جانفشانی ناظمان و فوجداران
و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و امید هر کدام بانجاح مرام رسانیده
دلگرمی دیگران می نمودند و بعد ملاحظه سقا و سپاهان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهڑی روز
بر آمده از دیوان عام بدیوان خاص نور می بخشیدند در انمقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان
منصب معروض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح صوبه
عرض کرده و اخور هر مقدمه صدور احکام و فرامین حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات
در پیش می بود بعد برغبت طعام خاصه که تاکیدا از وجه حلال مرتب می شد متوجه شده برای
تقویت تن و قوت عبادت و داد گستری بقدر سد رمق نوش جان فرموده و جز اکل و شرب
خوران و راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین غربا و یتیمان و بیکسیان و بیماران بودند
و بسیاری از انها و نظر کیمیا اثر و شناسند اشتند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی
بادل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس چهار گهڑی از خوابگاه بر آمده وضو کرده در نماز خانه
بتلاوت قرآن مجید مشغول می شدند و پس از ادای نماز ظهر اورا در لب و تسبیح در دست در اسد برج

آمده می نشستند و دیوان اعلی در انجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته
اکثر کاغذها بدستخط انور بسر رسانیده و چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند
درینوقت بخشی و دیوان تن سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند
و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هرکدام فرموده
برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب
خوانده در خلوتکده خاص تشریف می‌بردند در انجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان
فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر میشدند اندرون پرده
نشسته و شیرین گوئی هریک موافق رغبت طبع اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان
و دیار و بنایان و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا
نصف اللیل اوقات شبانه روزی خود را باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و
فرمانروائی می دادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است نه قلبی لهذا در نوشتن
و اطلاع دادن هرانچه خوب باشد و بران فرزند ارجمند زیبنده بود و بی اختیاریم
درینوقت انچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند * رقعه فرزند عالیجاه محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلّم * ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه سید سایبان دار
ایشان از پا افتاده و زندگی را جواب داده مدتی در حضور بی حضور مانده طرفه بیچارگی دیده اند
چه خلاف ان پسندیده اند * بیت * آهسته خرام بلکه مخرام * زیر قدمت هزار جانست * رقعه
فرزند سعادتمند محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلّم * حسن بیگ دیوان کار هیکله کرده

به عنایت خاطر افضل اجل معزول نشده و رعایای آنجا و اویلا دارند و سر به سنگ می‌زنند
و میگویند که ع اگر تو می نهی در روز دادی هست × محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما
می‌نویسند جزای اعمال حق وابسته باحوال سکنه آنجا وارسند و الا جائیکه تغیر خواهند شد
جمع ساکن ۱۲
و عوض نخواهند یافت رقعه فرزند عالیجاه × آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان
خاص آن فرزند کارها بجز رسی سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب خانی
اگر بنویسند داده آید آدم خوب مثل طلای بی‌غش نایاب است × آنچه جستیم کم دیدیم و نایاب است
و نیست × نیست جز انسان درین عالم که بسیار است و نیست × روزی سعدالله خان
مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیری دست به دعا برداشته بود یکی از ندمای
گستاخ پرسید کدام آرزو باقی است گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هرچند جوهر دیانت
و امانت در خلقت انسانی جبلی است بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف
اقارب نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال
دارند تا ضرورات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش
رقعه فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه
که به کمتر از شش هزاری مرحمت نشود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآمده
مرحمت بخشودن و مهربانی کردن ۱۲
و پاس خاطر آن فرزند علاوه آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتب‌ها که از آنجا آورده
یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبه او است بجا آرد رقعه فرزند عالیجاه
موهبت و موهبه بخشش ۱۲
میرزا خان متصدی محالات حصه سپاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت ×

نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران بست از نجا
گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر
برآورده از همانجا بدهد رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلّمه
از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید که بهاره سنگه کور باطن که از کمال نخوت و شنده
مایه شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست ملوک چند پیش دست دیوان
فرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شده به جهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت
ای خدا قربان احسانت شوم * این چه احسان است قربانت شوم * فی الحقیقت ظهور
این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که نوکر از دل داده سر گرم کارهای عمده
پادشاهی میکشند باین توجه که تهنیت خالی بزبان نباید بالائی هزار دیده قیمتی پنجاه هزار روپیه
برای آن فرزند مرحمت نمودیم چون این بند بهمان شکل بدست آورده که گویا کجنتاک مردانه
بازی بازو او را بمنصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب رائی و عطای خلعت و شمشیر
سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم عاید خود که موجب امتیاز او در اقران و امثال تواند بود
البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمت
و امید نتیجه افزاید رقعه فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سوره تهه از فتح جنگ خان
بالی تغیر کردن و به برادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه درست را
بدست خود شکستن است قوم بالی در صوبه گجرات از مدتها نمو و اسم و رسم
سپاه گری دارند فوجداریهای آن صوبه غیر از ینها بدیگران دادن و از

دور از عقل است سورتهه جائی گشت که مثل حسن خان پسر اله وردی خان و صف شکن خان و
غیره بهتر از ایشان فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده بندوبست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان
آن قدر نیز بر نقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است والا این صوبه گجرات است
خدا نخواسته اگر سررشته عمل یک دو جا برهم خورد مدارکان بطول خواهد کشید پیشتر
مختار اند بیت من نگویم که این مکن آن کن + مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة
بالعافیة + رقعه فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاه راه آنها در پور
تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطّاع الطریقان پال مو یاریان مسافرین بغارت
می برند و متردّدین تا مشت نمی توانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر ما و شما این حال بوده
باشد وای بحال طرق دور دست معلوم میشود که منهیان اخبار معتبران فرزند نمی رسانند
از آنجا که غفلت بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی است کاتبان چند بهمه جا
تعیین نمایند و تعلّه و قعله نشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال
مفسدان این بیخ و بن گروه شاهراه از شر حرامیان پاک سازند ننگ بدعملی تا کی
گوارا توان کرد بیت من نگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی
زود باش + والدعا + رقعه فرزند ارجمند عالیجاه + انجوزه سفید چینی خوشقماش که
اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کسی گلکرده نیز
بنظر گذشت برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر [illegible] و عطیه بجا آرند و در ارسال آن
انیه تلافی مافات کوشند + رقعه فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد اللطیف

قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از
مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود و این مصرع بر زبان صدق
ترجمان آند بیت شاه ما را ده دهد و منت نهد × رازق ما رزق بی منت دهد گفتیم
همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دینوی و عافیت خود
و حصول دعای مزید نعمت و دولت ست نه برای نمود و منت گفتند اگر فی الحقیقت
از تصمیم اراده باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند بلکه به مظلومان محنت
کش باده ازان بگذارند و ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته
در بیابانها در زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی
تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی نعمت و دولت مشاهده نمایند بتقریب
نالش شکسته حکله گوهر را این نقل بیاد آمد که بی اختیار با فرزند قلمی شد والدعا رقعه فرزند
عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمداباد کرده اند و او تنها سنجات
بخویشان و اقربا هر دو ار حواله سپرده مستغیثان بحمایت داروغه مذکور بعدالت آن فرزند بار
نمی یابند و جمعی مال مردم خوار اوباش رفیق و اماد دشمن شده خلق الله را بداد نمی رسند
حیرانم که در روز جزای اعمال چه جواب خواهید داد حق سبحانه و تعالی عادل ست اگر ظالم
را کار فرما کنیم هر تعدی که از ظالم ناموره ما بیاید عدل ست و بان مذکورم که ظالم را زود دلت
دهید او داد خواه رسیدن برعیت خود مجبور ظلم بود بیت گندم از گندم بروید جو ز جو × از مکافات
عمل غافل مشو رقعه فرزند عالیجاه × مثل په تو با ضعیفه بیچاره تا کی بجا ال تباه و

و محرم خواهد بود بر ما و شما حقی وارد و نوازشهایش انچه کردند نتیجه آن دیدند متلف حق بهیچ
حال نباید بود و یاد داشته باشند روزیکه فیل فتح جنگ خان آن فرزند حمله آورد و میرزا جو
چه کار رستمانه کرد فیل را از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی
بجا آورد هم هر دو چه ایلچیم برای خدا و خاطر ما سینه را از کینه و بی بینه پردازند و ان ضعیفه را که
غیر شما و دیگری ندارد مشمول عواطف سازند بیت قدر یاران خود را بیفزا قدر × که هر گیاه
نپرورد غدر × رقعه فرزند عالیجاه × نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی نخواهی برآن
عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه فرزند عالیجاه × روزی
سعد الله خان در حضور بر آمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در باب خطر آمده
بود نقل میداشتم تا بعرض رسانم × قیام بنیان سلطنت از عدالت × افزایش ملک و مال از شجاعت
و سخاوت × صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است × عاقل در
بر عقاید مستقل ماندن در عیش شدن مقتصر نبودن در امور دنیوی از تدبیر × راضی شدن کسی
با این تقدیر × دیرپائی خاندان از ترحم نمودن بیتیمان × محتاج نشدن خود از کامروا
ساختن محتاجان × انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا × مظفر و منصور بودن با تشهد همت
تندرست ماندن از نیت ازاله درد دردمندان امید رحمت داشتن از جناب حق تعالی جیر محبان اکبر
خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان بهره دادند و اخر روز چند تهان محمودی دوی دیگر یک
بخان مذکور مرحمت فرمودند خوشتیم که تنها مسلمان دنیا شیم بان فرزند و لیعهد شهنشیم توفیق
عمل همکنان رفیق باد × رقعه فرزند سعادتتوام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم

ظاهر انسیر با نظر دیوانخانه فرزند عالیجاه در نقاره خانه قیام می باید چنین وصف

با وصف دعوی جهانبانی این همه غفلت و سستی در کارها را چه شد که خبر نمیرسانند یا روی

خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید بکنند ۔ رقعه فرزند عالیجاه × ظاهرا

ایشان یک ماه طرف دریای نیل و صید کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلی است که هم تماشا و هم لذت

نمی باید بفا با در صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توان گفت خوشنما

و خوش آیند است خصوصاً ادای حقوق پاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر پاس نشست

آن از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره کتب سیر یافته میشود و به جمع کارها مقدم باید داشت

شما را که تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه جهان

جهان و عاقل خان و شجاعت خان محمد بیگ چرا نمی پردازید شما را ذوق صید افگنی ما را شوق قلا

کشائی خسرو سحرگاهان گرفتی مهمات معاش تجار و معاد کو بیت هرکی ناصح برای دیگران

ناصح خود یافتم کم در جهان × عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا خدا را

جواب باید داد ع گریبان بخشای بر حال ما × رقعه × فرزند عالیجاه × اگرچه فرزند جوان

مشتاق پدر پیر هستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع × بیا و از دل ما کو هیا عمر برد

رقعه فرزند عالیجاه محمد نور بسعود اگر تصدیعت بنا در صلاح مناسبت ندارد و این معنی نهان

می ماند که در درا پاسبانان بکن باستعمال فهم و ذکاء طبع رسا چنین تجویز پنجا آینده تعمل نماید ×

رقعه × فرزند عالیجاه × قصبه دوحد از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی بمعا

ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و میر شیخی که از مدت فوجدار آنجاست ستمال

استعمال و مجال دارند و حرف مریضان غرض که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در
شأن آنهاست بحق او بشنوند بیت عنایت بر ضعیفان گوشهٔ چشم دگر دارد × بمهر کوچک
خود لطف دیگر هست شاهان را × رقعه فرزند عالیجاه × محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه
که در فرقهٔ ضاله غنیم لئیم رفته میگویند که از قبیلهٔ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان
بوده است بلی شبههٔ آن تقدیم را مقربان چه باید در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را
بطلبند و پیش ما بفرستند کالای بد بریش خاوند و الا بنویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان
طلبید × رقعه فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان محمد بیگ نپوسیده و حقوق
خدمت او محو نگردیده و ذریهٔ او همین دو داماد و یک متبنی اند باید که تقصیر که صدق و بطلان
آن العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هنود از تغییر مسلمان عرضی تجویز غیر مرضی
می نمایند × رقعه × فرزند عالیجاه × مندسور عمده ترین محال صوبهٔ مالوه جاگیر
ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و حسن علیخان کم منصبان مثل نوازش خان روهی
فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار غافل کار آگاه نباشد دستگاه شجاعت پناه
آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محال
جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خانه مصروف کرده خودش مصروف بجان و دل را مهم
سرکار والاست وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس پیدا
از نظر نگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف زر افشانی دارم آن حضرت
الحمد لله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف

میدانیم و برای شما ارزانی داشتیم آدم هوشیار با امانت و از خدا ترس یا دان کار کمیاب

بیت آنچه می‌جستیم کم دیدیم و بسیار است و نیست × نیست جز آدم درین عالم که

بسیار است و نیست × خان مذکور آداب بجا آورد × رقعه فرزند عالیجاه × شغل و عمل

عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از روز جزا چرا

ع × داد و داد از دست غفلت داد داد × رقعه فرزند عالیجاه × با شما را خوش

تجویز و خوش تمیز در همه چیز میدانیم ع × ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ

خان را تغیر کردن و شیر انداز خان را فوجداری سورته دادن عجیب عجب خواتم امور از

جمع خاتمه ۱۴

تشخیص و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع × سیمای آدم آئینه حال باطن است × اینجا

بجز ارباب سپاهی منش مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما بسید کمال و سید مراد را که در آن

صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضائقه نبود و بهر تقدیر فوجداری سرکار گوه

مع محالات معموله ان بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود و هر کرا

لائق دانند به کار ندامان الله بیگ و بهادر بیگ شروانی اگر دوربی زان ۱۰

نور الابصار ضیا کنند ظاهر متحمل این کار نتوانند شد دیانت داری و تقید حاجی و اعظم

نظم معاملات ملکی و مالی است ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش کرداران است که مفقود

بر وارنده ۱۲

حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات مشکله

می فرمودند اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان امانت‌دار و

کاره و دفترداران هوشیار بسیار پیش آمدند و با این همه بدایت قدسی × ×

سپاهی منصب علامت نشان [illegible]

صفات و برزنق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر می فرمودند یاد دارم
در هنگامی که اعلیحضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان
فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس برای
دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد می خواهیم یافته نمی شود از نایاب آدم
است رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه مکافات نموده
اند قضا را چه غافل می باشند و بیچاره خانه پور در معرض بود و یکه تهانجات فوجداری که بهر
دارو گیر و جور و خطر بیشتر و از پیش کنج و قریب لشکر کولیان است نهند و بسکنه شهر و مسافران
غریب را ستم برند امان الله بیک داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار تعلق کرده اند
و او تهانجات بخویشان خائن و مردار خوار سپرده مظلومان بحمایت و پیش آن فرزند تلمی توانند
بفریاد رسید حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای بی بنیاد و خوف ایزد جل و علا از خاطر
میرود فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که
در عمل شجاعت خان نیک نام بوده اند و با سکان شهر همساییت دارند و اکتفا میکویم که
دار الخلافه رعایت و غفلت از احوال عمال خود خواهیم شد واقعه نگار و هرکاره ها معتبر و محتاط
در صحال بگذارند و روز مره عمال حکام بخوانند و بوقت تلافی بپردازند ورنه چوب پرسش کیفر
حشر خواهند شد و مستمسکات گناهان خلق پاره کنید رقعه فرزند عالیجاه قاضی عبد الله برحمت
حق پیوست بار خلق الله را درین خدمت خشنود داشته بود و از احوال پسرانش اطلاع ندارم
عبد المجید خان پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود و جهه فضیلت و غرضی

وصلاح اکر دار دہ بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست که بندهای وجل شانه بقول و تصدیق
قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضات شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان
بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم در رقعه فرزند
عالیجاه × مادانه عوض مکرر شما را محتاط شنیده ایم اینجا سپاه و نشان شاه میرزا و
منصب بیش و جاگیر سیر حاصل غشته غرض ست و متصدی این کار را دیانت شرط است
پسر ملا و مرخان که پیش ایشان است اگر این جمع هم شعور داشته باشد بنویسید که بحضور
طلبیده شود و بخدمتی مامور کرده واین دل خسته از خود رفته بغرض همیشه جویای انسان نیست
دآن حکیم عقلا دارد از حکیمی میپرسید که دارو می مرض غرض چیست گفت لی غرضی که جوهر
از خلقت جبلی مستفاد است و تابان نظر غور در توجه بحال اوکه تو که هیچ هم محتاج و در مانده
نمانده و جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پرده صفایش نکرده رقعه
فرزند عالیجاه شقیا از چهار کوبنده تا قادر آباد بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه
بسلامت طی میکنند احتمال غالب که چیزی نخواهد بود العاقل تکفیه الاشاره شما را خبر
ورزد بکسانه و میرسد از احوال پدر و زخرا چرا علم ندارید فکر مال فی الحال باید کرده و لو کرخود
بنوازش اقتدار بخشیدن پدر را بکیفر عمل رسانیدن عدل است الدنیا مزرعة الآخره
انتظار جواب داریم ظالمی ز عالمی در حق خود و فاتحه خیر خواست جواب یافت که در باره
ستمگاران داد مظلومان دعای غیری اثر ندارد رقعه فرزند عالیجاه × جانا عزیز اچند فقره
از بیاض حضرت خوش امد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بان فرزند دلبند نوشتیم که تنها مثلند

که تنها مشغول و نباشیم چنین چیز بهترین اعمال است رو ندادن بمردم بد × رنجیدن بعد حصول
مقصد × رنجانیدن مردم خوب مزاج × نخواستن با کمال احتیاج × صحبت داشتن با اہل معاملہ
جست جو کردن قابلان با استعداد × بار ندادن پیش خود بمردم جهال × دادن بار بارباب
استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال × مکرّم داشتن اہل فضل × مصروف نمودن مزاج بعدل
میل نکردن باقوال غیر عقلا × بی خبر بودن از احوال متوکلان بی مکاید × غنیمت دانستن وجود
یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که مصالح امور دنیا وعقبی بوند × درین عصر
ہم مردم جوہر بسیار اند اما دل متفحص توفیق پیش آوردن آنها کو ظاہر بعد چند ... بدتر ازین
خواہش ہست من وضع زمانه در فکرم که مبادا ازین بتر گردد × شما که واقف جهانبانی
[illegible] رقعه فرزند عالیجاه × گذشتن از نام این
پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال وجمال
ہمه صفات فرسیت دارد بر سپ نیلوفر و چوا چیدن که بتوانند سوار بشوند ظاہر از سوار
آنها محظوظ اند دوست کی بنام خوشخرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که در اہتمام
الہیار خان طیار شده اند برای آن فرزند می فرستادیم اما اختہ بیگی ممسک اشک میریزد
که اسپان خوب چرا میدهند بہرحال ما خواہیم فرستاد رقعه فرزند عالیجاه تفصیل
مصائب سفر یساق گهاٹه از نوشته و تکمیل و اظهار جواسیس شنیده باشند حالت باید
وحشت ناک شنیدنی برسلامیان لشکریان گذشت الحمدلله که صعوبت این یساق سرامشاق
بسر آمد به بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از نکات

سیّئات کائنات میگویند اما عمل والی در انتفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد ان اشار

بر شامت این بیچاره ناگاه می و قلعه ستاره را باسم اعظم تارا موسوم شد شادیانه فتح

بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی هون هون قلعه برنالا باسم نوعل تارا

موسوم میشود تفصیل یورش مارا از کنیزان خود بپرسند رقعه فرزند عالیجاه در احمدآباد

سیر عرب دلیر و پیش را دیده اند البته باز بروند و سلام این شرمنده عقبی طالب بنارا ابلاغ

نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسئلت کنند و بگویند که نزدیک با جل و در وسی

از حسن عمل عمر این غافل بیحاصل گذشت و قدریکه مانده نیز لاحاصل میرود و قدم حیات مشتغیر

و فکر نجات پس سر است آنچه ما کردیم بر خود و هیچ نابینا نکرده در میان خانه گم کردیم

صاحب خانه را رقعه فرزند عالیجاه × ماجرای بی ادبی و ناهمواری میرمحمد

شکوه گر از وقایع رکاب تعالی جاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی مصداق

حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند × چونکه از حد بگذرد رسوا کند معافت

ساختن و از نظر انداختن و سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر پیر می نازد و قول سعدی

لمیداند بیت منت منه که خدمت سلطان همی کنم × منت شناس ازو که بخدمت بداشتت

بهر تقدیر ملک مثال ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ببخشند

خوب است ع که مستحق کرامت گناهکارانند رقعه فرزند عالیجاه × اعلی حضرت از

سعدالله خان پرسیدند که سبب خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد

که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس فرد شخصی از راه کنایه بخشا صلوف

گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشند جواب
داد که زمانه از آدم خوب هیچ گاه خالی نیست صاحب خردمی باید که دریابد و بآنها
پردازد و کار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت بسفر موده اند
که مردم متدین را به در طلب مقصدی خوب غنیمت ست هر گرا خدای تعالی برتبه اعلی فایز گرداند
باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد اگرچه بیگانه باشد و از جاهل لی جوهر
بیگانه شود هر چند از خود و یگانه و اند متصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاد و لی
رقعه فرزند عالیجاه بدر روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق
امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشغول عواطف و الطاف دارد و عرض
عرض آمیز سخن سازان در حق اینجماعه نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه ول مسموع
حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضایع کاریست رقعه فرزند عالیجاه روزی
اعلی حضرت بغسلخانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال
خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک مال طعمه اجل
شده اند و مردم دیگر با فقیر شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود تحمل چنان امور خطیر توانند
باندیشه اینکه مبادا انتظام امر سعود خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات
خلافت از بنیاد منحصر بیمنت شخص قدسی ست بالفعل پنج کس از نوکران خانه غلام چنان تربیت
شده اند که بمنصب والای بادشاهی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات نموده اند
المجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت

بیارد تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود و چه خوش باشد اگر کار با خاطر خواه منشی گردد
چنانچه بوقت بحضور پر نور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جمع اهل انشا
و کاردانی داده هر یک بشنابات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات
و تا بیان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول عواطف خاص فرموده
یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع × ای وقت تو خوش
که وقت ما خوش کردی × خان موصوف در جشن شکرانهٔ این زوال عرض خود و تفضلات
خداوند نعمت یک هزار مهر باهل استحقاق بخش کرد رقعه فرزند عالیجاه کامبخش
مقدم پیشکار بخشی شما نوشته است بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون × فلکش هم بدان
بریزد خون × اگرچه برای تنبیه آنچه کرده بودید اما اگر استعجال بکار رود جائز نمی دا
خوب بود و معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن دل آزاری مجتنب با خوشنودی حضرت
باریست اینجاست که گفته اند ع × در عفو لذتی است که در انتقام نیست رقعه
فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه × شما حالت اسپان سواری دیده
جهانگیر پادشاه همچنین احتیاطی سیاست شدید می نمودند خطاب صف شکن خان باین لاچیهر خیلی بیجا
شد ع × برعکس نهند نام زنگی کافور × قول اعلیحضرت است که آدم را شعور صنایع کار بیاید
چه باید کرد که از محنت شاق سفر و بیساق وقت و ضرور تجویز موقع نمی توان نمود ایشان
کسی را از بنده های کار آب خود تجویز کرده عرض نمایند بیت با همین مردمان بباید ساخت
چه توان کرد مردمان اینند × رقعه فرزند عالیجاه × واقعه نگار پرگنه لونی به اردو

پرگنه لونی به برادر خود می نویسد که پانزده و شانزده هزار روپیه هر سال از آنجا بر آ
می آید و امین فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع نمی نماید فی الحقیقت این پیدای
نیست راه زنی است مال عوام محض حرام است اگر از صد پنج و چهل یکی می گرفتند مضایقه
نداشت چون به این تقید خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان
صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از رعیت پیدا می شود نصف آنجا [illegible] است
و سوای آن مال خالصه شریفه است در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص
بآنگ بلند برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم
جز رسم میران متعین خلق الله مرفه الحال شکر ایشان عطیات جبار ایزدی بر ذات
اقدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد استماع این حروف در سواری را
اندکی مکث فرموده بنده های خاص را از در طلبیده دست به فاتحه برداشتند و از التفات
خلعت نواختند سعدالله خان را از وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش خواه
بقدر جوهر ما کی بهم میرسد + رقعه فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر
اعلی حضرت گذرانید و تحسین توفیق در حق او کلمات خیر اگر سعدالله خان از حق نگذشته
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عوض آن شکر دار بیش می دهد
بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر گذرانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب
کار ما و رونق کارهائی است صاحبان رساله این منت بر ما گذارند که دبیر
خوش تحریر و تقریر و عامل آباد ان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار پیشتر نمیم

هرجا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند امیر ابو زر را عوض نمود که او هم به صفت
در عصر اقدس مشق هر حسن عمل که میکند آخر کار به منصب و رخور و عطای خلعت فاخره
امتیاز می یابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعد الله
خان بهادر در کفاره این همه حسن تعریف خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا
تقسیم نمود رقعه فرزند عالیجاه × روزی بهار ایل دیوان سرکار برادر نامهربان
فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام نابلین سرکار
والا طلب است به تنخواه آن فرمان شود آن حضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که
از روی سر رشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس
نمود که چنین زرها از خزانه تنخواه نمی شود تا الحال در مطالبه و تصرف و حساب نقدی محسوب
میکردند دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد
مرسله شرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همان وقت شقه به برادر نامهربان نوشتند و این فرد
بقلم در آوردند بیت باصاف دل مجادله با خویش دشمنی ست × هرکس کشید بر آینه خنجر بخود کشید
دریافت صدق و بطلان خلاصه انبای ملوک ست بهار ایل کفایت خانه شما و سعد الله خان
صیانت مال نامی خواهد هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از
سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن بنده های بادشاهی خصوص سعد الله خان
بسیار بد است و بد است آوردن دل این مردم خوب مصالح کار را صاحب شعور و ا
افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند اخره ورچند شهان محمود

محمودی روز یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعدالله خان انعام فرمودند
رقعه فرزند عالیجاه این نقل بابی شخصی معتبر بگوش رسیده بود و در رشته
تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی حضرت علی مردان خان
و سعدالله خان را در خلوت خاص اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان فرمودند
که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نفوذ باشد اگر پادشاه بی جوهر بمسند
خلافت قائم شود وزرا و امرای بی حسن تدبیر به بدی کار آورد و اختلال کلی در نظم و
نسق بلاد رو دهد پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و دقیقه کم حاصلی و بی حاصلی شود و شما
حسبة لله با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای دعا می خواسته باشید که رونق سلطنت
نه کاهد هیچ کدام به زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمان روا شود به توفیقات خیر موفق
باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین پسر خلافت اگرچه اسباب شان شوکت
و سامان تجمل و صولت همه دارد ولیکن عدو نیکوان و دست بدان واقع شده ع با بدان نیک و با نیکان بد نیست
و شجاع غیر از سیر چشمی صفتی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت باکل و شرب ساخته دائم الخمر است
مگر فلانی یعنی این عاجز فانی ذی عزم و مال اندیش بنظر می آید غلبه متحمل امر خطیر
تواند شد سعدالله خان این مصراع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست
آن حضرت فرمودند ع تا دست کرا خواهد و میلش بکه باشد رقعه فرزند دلبند من
می گویند علی مردان خان و ابوسعید میرزا و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول
تواضع قهوه می کردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام

و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و مردم خانه آن جماعه طعام اقسام میفرستادند
و میگفتند که نسوان و طفلان ایشان تنها خورش این فرقه و کم همتی ما طعن کنند و چیزی
نخورند شخصی از زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که هنوز موقع
سپاس موضع حمد است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است
و نه اندیشه سستی دین و ایمان در زمان مستقبل نبات ابنای دنیا متبدل خواهد گشت
و جور و ستم های ملوک عنقریب ظهور خواهد یافت عدل و احسان قطعا خواهد رفت ناظمان و محافظان
بلاد و بر ملا بعیارگی خواهند کرد امید خلیفه عصر چشم از دادخواهان خواهد پوشید امیران و مصلحت
همدیگر معاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید نسوان دلیری پیشه خواهند
اندوخت و دختران بجز زارت اختصاص خواهند یافت مردم والاقدر از بی پولی بیقدر گشته عمدا
با صلاح کار نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی امین نخواهند بود و طفلان
بی شعوران و ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید و پدران
بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بی مهری شوهران طالح خواهند نالید باران
بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را بعرض شوم طبعی گران خواهند فروشانید حکام ملکان
ظلم کاره فرمایان بیرون خواهد گردید فواحش و مساکین خواقین علانیه ساکن خواهند بود
و مردان پوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه فرزند عالیجاه فاضل خان
که میرزا در گذشت دل پدر را ز راه سربراه کار خویش اعمال بود و عملیجات
را حساب نیست و خانه این را از میرزا مانی خود روشن می ساخت در جو

درخوشش سیرلی و زیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد و سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه
به نیستند اما متصدی سخت گیر اند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان
را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال ست تا
آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد و حق حافظ مریم
(جمع مشغله ۱۲)
بیشتر ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد و مکرر
(اشاره ۱۲)
به مرو تصریح نصایح می کنیم که رکهناتهه سعد الله خانی خدمات مالی به برادران خود و لمی داد
(جمع نصیحت ۱۲)
و میگفت که خانه بر انداز متصدیان همین بلا و اند خدای تعالی رفیق بکر را هدایت کند یا گردن
(جمع بلده ۱۲)
بشکند ۔ رقعه فرزند عالیجاه × ابنه ذا لقه پسند بذا لقه پدر پیر خوشگوار نعمت و دولت
پسر جوان باد بادع × هرچه از دوست میرسد نیکوست ۔ رقعه × فرزند عالیجاه × جان پدر
در حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن قابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سر حد
مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود و بر قویه مامن بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم فرزند ست
بوعده و وعید کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد که پیرمرد مسن است بنا بر عوارض بدنی
(روان ۱۲) (برجا مانده ۱۲)
ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند × رقعه × فرزند عالیجاه × فقیر می
حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسید
که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و ضرر در باب حاجت
رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان می کرده باشم
(جمع ملک بمعنی پادشاه ۱۲)
فرمودیم که نقصان نیست ۔ رقعه فرزند عالیجاه × هایا کد امرا برای والی

از ندر گشته دادن این نقصان بیت المال ست اگرچه این مرتبه برای مصلحتی
معاف کردیم لیکن اینده چنین بعمل نیاید ٭ رقعه فرزند عالیجاه ٭ اسپ ترکی که
این مرتبه فرستاده اند صورت وسیرت خوب دارد واسپ اولین هم خوب برآمد
سبک سیر نام گذشتیم که هم باسمی مسمّی باشد ٭ رقعه فرزند عالیجاه ٭ موسوی خان را به تجویز آنفرزند
بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهدهٔ یک کار هم خوب برآید غنیمت ست صورتش بد نیست
سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم ٭ کلیه این ست هر کرا خدمتی بانجام
فرمودنی تفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته میکنند
و باز اغراض نفسانی را کار می فرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان نسامالی را
فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیهٔ آنها دیده میشد امراض بدنی
را طبا علاج توانند کرد اما مریضان اغراض را مقلب القلوب دوا کند ٭ رقعه فرزند
عالیجاه سلمه الله تعالی ٭ منحوستیم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار فرزند زاده
بها در بکنیم تا اسم بامسمی برآید توقع دیانت از و غیر متوقع ٭ رقعه فرزند عالیجاه ٭ شما سلیقه
درستی در طیار می فرمائید شات وارید کجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جهت انجا می باشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه انجا انچه می اید
درشت و گران ست درین ماده چیزی البته لازم ست ٭ رقعه فرزند عالیجاه ٭ از وقایع نویسها
مفصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند
ستمهای شیطان بمثابهٔ شقی بی حیا شکست درست داده جیره با توپخانه و قافله

و قافله را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در رفقایش سزاوار تحسین و
آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه فرزند عالیجاه
میر جلال الدین که از ان فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که
میر بخشی بابود و سید زاده کریم النسب صحیح الحسب ست چرا برادر و ندر رقعه فرزند
عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای انها بی سببی نخواهد بود قدما را باید که
حرف بر انداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض بی معنی ست آفتاب مشرق بدیوار و ایشان
در چنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه ندارم
رقعه فرزند عالیجاه بیت همنشین تو از تو به باید × تا ترا عقل و دین بیفزاید × از دو
باره مسموع میشود که در محالات متعلق شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بتوانی رسید
داد و رفع ظلم از سر انکند مظلمه بدیوان قضا بنام والی عامل بنویسند بخشی و دم اینقدر خدمات
دادن و اعتبار افزودن که دیگر یاد در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه استقلال آدم
کار هر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و تجرید ساخته و پرداختن مجبور بیت رباعی
باید منشین و باش بیگانه و × در دام افتی اگر خوری دانه او × تیر از پی راستی کمان کج × دیدی که چگونه
از خانه و بیت بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن × اجابت از در حق بهر استقبال می آید × رقعه
فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و حزم رسی
عرض نمود که بی دیانتی مخصوص با خد و حرمان نیست راستی را بخلاف عادات و المود
عین جنایت ست خیلی خوش کردیدیم و به جمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال

بی کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و یگانگی منظور دارند

رقعه × فرزند عالیجاه × جسونت کهتر را هرگاه اعلی حضرت بخطابی امتیاز بخشیده

دفترداری تن فرسود نداریشاد نمودند که میان ما و جاگیرطلبان امین باشی یا دوشت نو

سرافرازان و اضافه همراه رجوع شود و چهار پنج منصب دار اخر روز که ما در صحن غسلخانه

نقشه صوبجات و عمارات می‌بینیم از نظر بگذرانند تا حسب و هر یک بسطر ثالث دریافته برای

جاگیر حکم فرمائیم همچنین ملا دفعه داغ و تصحیحه حکم بود هر قدر دستکات داغ بمواجب بخشیان

بیایند بعرض قدسی سانیده اسپان بداغ رسانند و محلدر دیوانها بسبب تغیر یساق بر مشاق

توجه ما از کار خالصه است لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که

دیوانیان سرکوب امینان و فوجداران روغه عرض مکرر کرده بخشیان منصبداران اینها

در تدبیر تحقیق شعور باید که بهتر از همه باشند رقعه × فرزند عالیجاه × ماجرای الی آدمی

واعتمادی مامی هاست کیش سنجابلی که برمزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز محمد

خورده رفت و حوصله خود را عرض و امفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت

آن عالیجاه را بایستی همراه آن نگار با این احوال منکر در المقام رفته بود کسان خود را تعین نموده میفرمودند

که قشالکیه ده بیارند و جولان کرده همراه گرز برداری بحضور میفرستادند ظاهر است عایت وقعه نگاری بنادر

وانجا گزبرداران شدید تعین کرده بهم آن لعین بسته بیاره و ناکسان که بر روی کار اینند چنین کنند ما را

در چنین مقدمات و داری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت مقد خان دیگران چه رسد فرمان

بجا آورد در حالت نزع صاف رشد × سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی مستولی شد

قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام
که دمی بریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر
عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و دیدهٔ روشنان در چشم تاریکم خود نمی بینم حیات
پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پیدا نی و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت کرد
چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه به بیجاپور رفته نزدیک است و آن عالیجاه
از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم
نزدیک هندوستان رسیده لشکریان همه بیدست و پا سراسیمه چون من مضطرب که از خدا جدا
تنهائی گزیده در حالت اضطراب است چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود
نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر
بر الطاف رحمت امید قویست اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع
هرچه بادا باد کشتی در آب انداختیم * حمایت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر فرزندان
هم ضرور است که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق
باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن مالک دلها خداست کوته اندیشی موجبات جز ناکامی نمیدهد الوداع
الوداع الوداع فرمان نام پادشاهزاده سوم سلطان محمد کامبخش که در وقت آخرین صادر فرمودند
فرزند جگربند من عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان سعی بلیغ نمودم
چون خواست الهی نبود بگوش رضا نشنیدند حالا که از همه بیگانه میروم برای بی بضاعتی
شما رحم دارم چه فایده عذاب گناه هرچه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتیست که آمدم

تنها و میروم با این قافله اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب بینا و دیده گذاشت
هرجا نظر میکنم جز خدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر بنظر بد و بال آخرت موجب ملالت
خاطر شد از خود حزم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حسرت
بندگان الهی چه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم است حفظ و احتیاط بنده
بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم
بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و بال گردن این ناکاره باشد شما را
و فرزندان شما را بخدا می سپارم خود رخصت می خواهم حالت اضطراب است بهادر شاه در جائیکه
بود هست فرزند زاده عظیم الشان دور یک بهندوستان بعد و فرزندزاده بهادر در نواحی کجرات
لیاقت النساء حیزی از روزگار ندیده ملول است و احوال بیگم بیگم واند اودی پوری دیده
در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و فرمان حضور هرچند کندم تمامی
جو فروشی اند باید برق و مدارا ولی رعایای کار گرفت پا باندازه رود اگر دیدند والسلام
رقعه بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم
بهادر × فرزند زاده بهادر × فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرای نمایان
و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه
مرحمت شد مشتاق فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل جواهر خواهد رسید باید که پیش از پیشتر ملکگیری و قلع
و قمع مفسدان الصوانیخ ذهن جوهر انسانی ملوک است توجه بر بکار باید و منتظر حکم ورتنبیه سرکشان و متوقع اضافه
منزل و گران نشوند که ملک از شما است و ملک خود آفتاب بایسم × رقعه فرزند بهادر × فرزند نداران

مزاج دان برای اضافه تنخواه داران و واقعه نگاران می نویسند فرزندزاده چند انجو بیجا
بقیمتین جای پایش و جای قرار دادن ۱۲
می نمایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقع
نگار نمانده است چون غرض آنچه مد نظر بود پوشیده شد ۔ صد حجاب از دل بسوی دیده شد

رقعه بنام شهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر ۔ فرزندزاده بهادر
من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده در فتح پور خیره سران بر ضلع
دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب آن بیدار بخت نوشت
والیشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشته این مقدمه چرا بجناب نانه نگاشتند و بعوال عجولی ...
بکسر اول المعنی نه ... ۱۲
هم وقع شد که معنی مخفی و مستبعد ۔ رقعه فرزندزاده چون شما نشان قلعه بیتی شاه را که پیشتر گرفته
گذاشته اید این مکررست و از فرزند عالیجاه بنابر اینکه در یساق شست گرفته شد اما فراموشی از
عالیجاه چیزی ندارد ۔ رقعه فرزندزاده بهادر ۔ برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر و دعای
نقصان ۱۲
اجابت مقرون ترتیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا
قل هو الله احد ۱۲
و شنامیدن آن خیلی سریع الاثر است و اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات
و روغن وغیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام نیست اما چون فیض این عمل جمعی کثیر از محتاجان
و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هم وزن ذات اقدس مستحقان
کنایه از ذات ۱۲
خیرات میکردند اکنون نورالابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار اجناس جداگانه
که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی
و جسمانی خوب و مناسب است ۔ ضعف و فقر و عجز بافراد نشسته ۔ دو دوا را هم دوا دانسته

انشاء الله شافی الله کافی الله صافی رقعه فرزندزاده عزیز سودای غائبانه صحبت منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن در سایه رایات عالیات نمی شود فرزند عالیجاه هم این قسم نمی کنند بحضور بفرستند با نوکر خود کنند این سنت فیروزجنگ نصرت جنگ است آن نور الابصار را باین کار چه کار رباعی دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت × پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد × بر گردن او بماند و بر ما بگذشت اند چنین نباید رقعه فرزندزاده بهادر من × درین زمان قحط الرجال و النساء کارها باستغنای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان راه زیاده برین نمی توان رفت که تشبیب دشمنی کشد ع × دیوار گوش دارد فهمیده لب جنبانند رقعه فرزندزاده بهادر من × میان خان عالم مرض الظاهر و الباطن بصد جنگ مخالف است رای دلیل را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید نهایت بالوالدین جوان مقرر نمایند برای میر سامانی فدائی خان را فرستاده شد رقعه فرزندزاده عزیز من × از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند × قلعه ترکند و نول کند را از شقیای ضلالت بر آورده بگیرند الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز به روز سزاوار تحسین و آفرین بسیار است و شمشیرخان شجاعت هم در هر درستی است کار خوب از آدم خوب آید ترکند را به شمشیرگده موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیری است بیت کاسه چشم حریصان پر نشد × تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه فرزند بهادر × دلجوئی لشکریان جنس دکن اعظم فرد است آن سعادت نهاد عالی نژاد و برق رفتار شاد و سرشار دیده و جهد اتم در نشستن این مهم مصروف دارند که در

که در قلمرو هندوستان این پارچه ثان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحب قران عرش
یعنی تیمور ۱۲
آشیان است هرچه بیان تفصیلات مفصل مهمان این ایجاد و ایزاد و توان نمود شاه نامه
برکت ۱۲
نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحهٔ اوراق روزگار
رشته ۱۲
ابدالآباد یادگار خواهد ماند بیت اگر بسر چمن دی قلم بردار × که همچو رنگ حنا میر بهار زرد
همیشه ۱۲
رقعه × فرزند زادهٔ بهادر × محلهٔ همراهان چند که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه
منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رهکله و بان و رام جنگی و جزایر و گهرنال و شترنال و گجنال و
سواران با یراق و پیادان و فیلان با برگستوان ها و یراق و دیگر لوازم طمطراق آن قدر
که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری از ان بسرکار والا در آمد شاکه مضاعف او می باید
زیاده از دو چند ۱۲
چرا ر زیادها ضایع میکنند و بی مصرف صرف می نماید آنچه در کار بود و ساختنش ضرور است و دیگر
همه خود ساز است رقعه فرزند زاده بهادر × عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو
خود دار السلطنت ۱۲
حال خالی نیست مار الملک و اکبرآباد باید رفت و شاه در دکن باشید یا خلاف آن هر دو شق
آنچه اصوب باشد بنگارید × رقعه فرزند زاده بهادر × آن قرة الابصار در اکثر
عرضداشت می نویسند که باقبال ابد اتصال این قدر تنها دشوار است تا آید چه رسد بیگی منیا
افضال مهمان اینه و متعال منویشته باشید که خلق الانسان ضعیفا واقع شده بیت از جدا
وان خلاف دشمن دوست × که دل بهر دو در تصرف اوست × بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر
فرزند زاده حافظ قران عظیم قدیم × بعضی کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن
نور چشم از حد باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق ناکرده بمجرد صدور فرمان

مرشد قلیخان را به نیابت وران جا گذاشته خود با فیل خانه و خزانهٔ پادشاهی زود روانهٔ حضور
والا حضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه فرزند
زاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم * ظلم بر خلق که ودیعت خالق است نخوت خاصهٔ
ابنای ملوک را ترک باید کرد مسائل حقیقیه الموت حق والبعث حق والصراط
حق والحساب حق بالسر و الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنها
باید شمرد تا نونهالان مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای متمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد
این سودای خاص از کجا اندوختید نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر نیست که در باغ این سودا
پدر از پدر ما خود و شما را بهتر از دیگران میدانستیم و شد لی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه
پنداشتیم * رقعه فرزند زاده عظیم القدر * ایشان که در باب تنخواه پرگنهٔ [illegible] پور سرکار
شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه
استدعای مطلب ازان فرزند زاده کرده اند مضایقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که
به خلاص دوستی نمی افزاید بل آشوب بار و غور را شاید رقعه فرزند زاده عظیم * اگرچه اختلاف
تا اثری محال سری پدر و سر زاده [illegible] میدارد لیکن معنی این محال مفهوم نمی شود که کدام مفتی
مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مالی دانند
و شکر نعمت حق سبحانه و تعالی بجا آرند که سه صوبه زرخیز و زر ریز همه چیز ارزان و فراوان عطا
کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دینوی و اخروی شمارند رقعه بنام امیر الامرا اسد خان
صوبه دار اکبر آباد * یار وفادار خجسته اطوار ما در حفظ آن مشغول بوده مشتاق دانند

روز تحریر که سه شنبه بستم ربیع الاول چهل هشت شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر که
در رکاب نصرت نصاب این نیازمندترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار
ناهنجار در کنار تمام اوبار خویش دیده بیت از دست و زبان که برآید کز عهده شکر
بدرآید × تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنکه نامرد پیش از جنگ
دوی شب که نزدیک غنیم آمده منزل کرده بود گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن
خود برود × خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین × باید که آن عضد الخلافت بمجرد
اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده باداء شکر منعم حقیقی
قیام نماید و به ضبط آن صوبه متعلقه از قرار واقع پرداز د بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان
بهادر را به تعاقب آن ناحق شناس تعیین فرموده ایم و ما عنقریب باکبرآباد می آئیم رقعه بنام عمدة الملک
مدار المهام سعد خان × حسب العرض آن قدوی خدمت بخشی گری دوم به صدر الدین خان صفوی
مقرر شده حالا او را باید طلبید برین عطیه الهی بخشید و تا آمدن او آن مزاج دان را ازین قسم مهم
باید گرفت که محرران بشوم طمع بجان طلبیدن نیایند و اهل مطلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی
هر کس که ضمیر خود صفا خواهد داد × آئینه خویش را جلا خواهد داد × هر جا که شکسته بود دستش گیر بشنو
که همین کاسه صدا خواهد داد × آن قدوی بجان جهان بها در بنویسد که سود اگران اصفهان و غیره استغاثه می نمایند
و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور نداشت و یا دموت که قریب تر از شهر
اوست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند بیت حلم حق
با تو مواساها کند × چونکه از حد بگذرد رسوا کند × در خانه خود دیوانگی ده می نشینند ع

چند گوی خانه و این خوان من × ان فلان وی از حضرت جنگ پرسید و طلبید که نگین مرا باو
مرحمت بشود لیکن تمام خطاب و خاص کنند اگر بگوید حضرت جنگ فقط کنده شود مقرر کرده
عنایت کنیم بیت دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود × خطی بزرگ نوشته که این نیز بگذرد ×
فقیری که امروز روح اسدخان آزرده بود و دیدیم بطور خلاف نمی‌شود استلاف بر چنین کس
پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی می‌فرمودند شما فقرا را
نمی‌باید باشید گفتیم ما و بیاد از آن حق و عشاق الحافظه هم باید فقرای صاحب کمال مشغول تحقیق
نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نمی‌بایست که در پیشان حال بر تشویش برگان ما ضعی
نمانده اند چون ایشان را بینید به باطن شوید این صحبت نعوذ بالله منها ان فلان وی آن عزیز نکو
حکم شده بیت استغنا لوجه الله تعالی العظیم و اقتنا لا لرضیة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد
بعد از این ما را و خود را از ملاقات بیازارد وظیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید ان فلان وی معلوم
نماید این عاصی که استغفار این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون
با خود خوب سنجید حیله سازی کار پردازی نفس اماره بود و الا آرزو رکسی التفات نه بند گرد بیت
نفس اژدهاست او کی مرده است × از غم بی آلتی افسرده است × الحمد لله که از وارد مکر او راضی شستیم
سیما نقصان ضعی بود بر النفس است انفد وی باخلاص آن فقرای کرامت اختصاص عاجز عافیت
و بابی بند نفس نکنا ند خود هم سر صالح و کریم النفس اگر تخضع قلب نکند گنجایش دارد و اللهم
احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین رقعه حسب الالتماس النفد وی
که حقیق الله خان بحال شده در و شروط بیاست اول آنکه جمع پرگنه هر سال بازده کنند و

دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم جاده و فوجداری خود چنان از قطاع
الطریق خالی و ایمن سازد که مسافرین و مترددین و تاجران و بیوپاری بلا وسواس آمد و
رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورد ولی باشد والا بد هد والا لا خلیفه ثانی از
امیرالمومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر کرا امیر ناحیه میکرد عهد نامه چند چیز از او
میگرفتند یکی آنکه حاجب در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود
دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه هر گاه اختیار نکند چهارم
چیزی با خصی و یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید حیا تا اگر
بنا بر کبر سن یا عارضه شود انگاه بمشورت مومنان از بیت المال قدر ضرورت بگیرد زیاده ازین جائز ندارد و پنجم
مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تواریخ
مرقوم هست اگر بشنویم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی آل الکرم
رقعه انقدومی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان بنیرنگ فقیه افروز راهی رخصت یابد تا از
داعیه تا صواب اکبر آباد که مبدا آباد و اید آنی غوث بیابانی در قریب قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا
بطرف ملیرود و انتظار قضیه با صرصی گشته مسوده بد نقطه نرفت از دلم قول آن کاسه گر که گفت
با کاسه پر خطر × ندانم که سنگ سپهر قضا × تراشکند پیشتر یا مرا × تدبیرش نخواهد یا پسر خود
را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان بسیار تا انفصال
مقدمه یعنی فتنه این فانی اضحی ابن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار
نامداران صاحب داعیه که با فروختن نایره قتال دولت را بجهت گذاشته و عمر به تلخی بسر برده

جان بندمت داده اند یکی از آن جمله داراشکوه بود اگر نصایح اعلی حضرت می شنید
چرا روز بد می دید و حق بطرف وهم بود اما غرض دمی نمی گذارد که دمی چند با سایش برآرد
اللّٰهم اصلح امّة محمّدٍ وارحم امّة محمّدٍ صلّی الله علیه وآله فی الاوّل والآخر والسّلام رقعه
فرو فرستاده امجد خان متضمن بی اعتدالی های نواسه های میر الامرا و پسر محمد مظفر بخشی
الفدوی فرستاده شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم درباب قید نمودن
مفسدان بخلافت و آینده تغافل نکردن در چنین امور ضرر دینی و دنیوی که فی الحقیقت
دینی است بکار رود فرمان هم فرستم اگرچه در کار نیست بیت چشمی واری عالمی در نظر است
دیگر چه معلم و کتابت باید از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهزاده بطریق ڈاک
چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه او از وقائع پیش پیر رسید عجب که این مقدمه بعرض ما رسانیده شاید ما
یارنه دیده باشند اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات پادشاهی بکونه معطلات می رسد درگاه الهی است
که این عبث خانگی که در او چشیده است برآرد و لا بر دانسته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب علیه
بیت پس کنیم و نه بر کار این است بانگ و کردیم اگر ره کس است انگشتری نگین هر که شب
برای قلیچ خان علیحده شد ساده است اکنون چنین بخاطر رسید که خطاب چین قلیچ خان به داروغه جواهر خانه
بگوید که مهر کن طلبید تمام خطاب او کنده بخان بشکور رساند رقعه خطی که روح الله خان الفدوی فرستاده
بود با طومار مطالعه در آمد اما موت شفی نشد نقشه بطرق نوشته خود بفرستند و اسد خان بجای
عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از او بظهور آید برای چه خطاب دارد لیکن چون خان کور بسر رسید عوض
ومقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از کار دست بسته بگیرد تا این رعایت

پشک هزار درم می رسید به هر که می خواهد بشمار ۱۲

گرانی نکند و کاری که برای را دو لیپیه خواست کرده اگر پیش از رسیدن ورا و این قلعه را
میگرفت در جلدوی این چنین رعایت جا داشت حالا که خود رسیده و لیپیه ا چه رو داده مگر سخا و
با تفضل محض × رقعه امیرخان امسال قال بد بد فرستاده چنانچه اکثر چیزها ضایع آید
بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه درکار نیست بیت حرص قانع نیست بیدل
ورنه اسباب معاش × آنچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست رقعه افندوی اعزا با نکه
میرخان درگذشت اگرچه ما راهم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست × افندوی
بدیوان دار السلطنت لاهور که برادر راست بنویسید که اموال آن بهرو برجید و کد تمام که تقرر و قطع مرد ا
و درمی ان که بکار هی فرد گذاشت نشود ضبط نماید و از خوارج نیز به تقید هرچه تمامتر خبر گرفته ذات به تعبیه و تحقیقه
باشید و هم استفسار کرده هر چه باید و رقبه خود دارد که این حق عبادت چه شخصی را که خلیفه وقت
بصلاح یا فساد در بجا افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او برای
پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا بار گیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم فهم زودم × رقعه محمد خان را صدای اضافه مرحمت شده افندوی بخشی الملک حکم
رساند که در دیوان السلطنت بکشاند و مخلص خان در باب اعانت دیوان ناظر خواهد نوشت و کرم خان احمد
گردونی نیست خواهد کرد × رقعه میرچ ملمی به پسر محمد امین خان دادیم صاحب جمع جواهرخانه حکم بسیار کرده
تا به قیمت مناسب خرید و در نظر نگذارند اگرچه ضابطه نیست هیچ شخصی که از چهار هزاری منصب کم
باشد عنایت شود اما چون طفل است برای دل خوشی چنین عطا مینماید [illegible] علی حضرت همیشه صاحب
خان بخشی شده بودند و قبلکه بس بالغ نرسیده و بزرگ شد از بستن آن نهی فرموده اند رقعه

فدوی درگاه × حسن علیخان با فرزندزاده محمد معزالدین بهادر بی‌همرهگی نموده بی اجازت
برخاسته‌اند چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را
عبرت شود بیت کند تحمل بسیار مرد بی‌قدر × کمان چو بی‌زه کشیدن نهد کباده شود
اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا رقعه نشانی که فرزند ارجمند به
فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند به مطالعه درآمد برای تتمه جاگیر خجسته‌اختر که بسیار
دوست میدارند استدعا کرده‌اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی بایشان نوشت
رقعه × آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد
اول اینکه صاحب الوس است دوم جگری نیز دارد سوم مغضوب الغضب زیاده گویا روح الله
خان هم داده بودیم با خان فلان که هیچ سلوک میکرد گویا او متعینه اوست باوجود ادمیت و مدارات
او کم منصبی جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و سخت
که او پیش مردم خجل و سبک می‌شد چنین کس که سه هزاری شده خطاب بهادری یافته بجای خود دور رود
با مثل شاه بهادر با خبیر هشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد و اگر خاطر ان مخلص ازین جمع باشد
چه مضائقه و الا بودن او در رکاب اولی است رقعه فدوی با اخلاص × زبانی محمد اخلاص
عنایت الله خان عرض نمود که مهیمن پدر خلافت مقروض اند و طلب سپاه بسیار شده جائیکه این قدر منصب
نامناسب موجب بی موجبی بی ملاحظه لیاقت هم مقرر شود و این همه انعامات رعایا بی جا
بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل متقی ان و لایق تر نبیره ابراهیم بادشاه اند و تفسیر
گاهی سهوا هم نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این عمی × خیره‌ام در چشم بندی خدا ×

دیوان هم مجهول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بد نیست رقعه

فدوی با خلاص شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانثار خانه مستعمل و فرسوده شد

دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار و آشتی مندرس شود ارسلان بعید است

بجا نسامانی و حکم رساند که هر چه در کار باشد باظهار دارد و عمر انجام نماید ع حیف

صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه فقیر شنبیه بهره از علم ندارد و در اخشک معلوم میشود

شاید که این هم بر پا باشد و اکثر اقوال و افعال او یکی از انهار و فتوح است خلاف شرع نبود

خلیفه وقت امین بیت المال است هر چه بکسبی به بر و حلال است و اگر از محصول چند ده

که به فتوای علمای ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت برای خرج اختیار نموده

و از اصرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدر و ویش بی پرواه حطوری

توان گفت و جهش بپیر اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا همچو مبتدعان

که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع و هند شنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه شست

مذهبان مبتدع را در مجلس راه نمی داد و در ولایت خود جا نمی داد تا دیگران انها را بصوت فقیر

دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم و السلام علی

اهل الرضا و التسلیم رقعه فدوی با خلاص گله فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت

خانه زاد کو رسیده بشنیم که صحبت این فضول با پادشاهزاده بر هم خورد اما چه کنیم که لطبیه الی گذارد

و دو ادای مطلب خود آبرم اسکیند باری با بصدی ذات فتح الله خان بسه سد سوار تا میان کم باید کرد

و بنیا کمی بر خطر خطا بهادر بد فقر تجشنی و هم و حسب الحکم به این زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد

که مرشدزاده را از خود آزرده کند و بالقای مشتی خدمت فروشی که وضع سفله ایست

مردان عالی بنیاد من و همین بود دلی نعمت اسیر گران شاید بایستی باین وسیله بزرگ رضای

آوردی و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این پادشاه در حق

او بد به و بپادشاهزاده عرضه داشت کند این قلعه هم انشاءالله تعالی عنقریب فتح میشود و نافکر

ست سلطان بمناصر و رنجان فیروزجنگ برای سزای ان سزاوار جنگ بتاکید بنویسید

که پیش از دست برد دست جسارتش بند و ع مرد آخربین مبارک بنده ایست رقعه امیرخان

این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن نیامد ناکرده کاریست و بیهوده گفتنا

باید کرد و نکمی امر تنبیه بود اگر چه من خود تربیت ظلیم ع بیریم و کشته و کم کرده را

خان را لاهور سنجا بر پا کرده هست و مردم آن شهر ایشان جرده یکر سر عاقبت و انجام

ملک ای ملک دیده مرتب او انجشی نویسانیده بطلبد و آخر روز با فرد العرض رسانید تا

منصب هوش ان بهوش افزوده باید بیست باید نوشت فرق خرانه به چوب بیرون

چون قدم مجرد بی راه بر بر دست خان است و در کار پادشاهی بجز پدر و ادار

لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کی آنها را اخراج بساخت حسب الحکم متضمن

و آفرین بکار و خلعت مهربانی ابی و تلطف بکار ع که مرد و در خوش دل کند کار بیش رقعه

با خلاص کام بخشش معامله تا فهم انجام محمد معظم شاه باید نموده با

و نیابت شاهیست که از بد و نزعی رقعه مقرب خان که به تسخیر بالها مور شده حسب الحکم

دستگیر کردن بیندار او باید نوشت و تاکید نمود تا قلیچ خان گوید بر سرش در تنوقت کردان

بیست باده غرور جریده از راه بری بنابر نزاع با قوم بری بقلعه کهلنه رفته بزودی
ترقیم نمود غالب که بر دوست یابد وان همراه رو مسلم ازار را پاینده مکافات کند شعر ابله او
کند هرچه میکند حق میکند و بجزای کردار میرساند رقعه آنفدوی فردا بباغ برود و کلید
تفرج بدست آید مردم جوکی امروز چه از سایر وچه غیران که همراه او خواهند بود در رضای
خاطر او کوشیده سرور بر سرور خواهند افزود ع چون از و کشتی همه چیز از تو گشت رقعه فدوی
درگاه عالیجاه آمده اند محمد بخش را برای استقبال باید رفت و امراکه باسامی آنها بالمشافهه فرموده شد
نیز حکم رساند رقعه فدوی درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف
ما نیز احوال پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آید جای است
که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا دهاد و بپرسش امور نیامده کجاست
کار او را بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود و نشود فراموش کند
تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که بادشاهزاده محمد کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آنفدوی
فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آنفدوی است مردم دنیا برای
اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی بینند اگر گرفتن یا نای
بجای کشایش قلعه از او تواند شد چه به ازین والا سردار خان هم کهنه عمل است نسبت باشد رقعه
فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر است بخشی الملک مردم دیگر را با فواج خودها
برای استقبال باید رفت و بدین آئین اونچه چشم را روشن ساخت خوشا وقتی هر روز کار
برخورداز وصل یاری رقعه فدوی باخلاص دستخط دیوان عرض که عین باشد در کار

از میان باید برداشت هیم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور
هم به پروانه زائد است تولیت مشهور که اول بنا و ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید
کرد تا بدین غایت رسید ابراهیم خان را که انفصال قصبه قاضی فاده دیگر مردم کشمیر نفیشو و بحالی کسی
جدا شدن ۱۲
معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ است × الحمد لله چنین فتح شد در انامی مردود که بخت
گرفتنش هم چندان نگار نبود اما باغماض کهنه عملان از دست رفت و چندی دیگر که [illegible]
چشم پوشیدن ۱۲
شاگرد هم باید با آنها باید گفت که بخورید و نیارا پیش ازانکه شما را بخورد و رقعه فدوی بارگاه
اینقدر رنگ گرفتن یار علی بیک خود را از چه راه است این مرد در شرع نیاید و مرتبه ولایت
خود ندارد چرا بر گلوی او اشتر تو عمل نمیکند و مار را خود را زبان زد مردم میسازد و آدمی باید که
مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست سیست بخت دولت نیز بازو نیست
تا بخشد خدای بخشنده × اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن قلعه دولت خانه
دار الخلافت از راستی اشجار و پرورش اثمار و صفای انگنها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه
مفرط بود و تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز برانها نظری میکرد اگر محمد یار خان همشیره خود رفته در
زینت شاهی [illegible] آن کرده بود و دست چه بهتر و الا حالا باید هر روز یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید تعمیر
و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بود و کیفیت جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک حسب الواقع و اباد و نوربار می سپرد
که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد و غیر با تقید بهار و اشجار [illegible] و بیرون آن این زمان [illegible] تا حال باتفاق سبزیات کالمعانه
شده بر کار و بل نقشه بدتر شد و کیفیت باغ انگوری دیگر باغات با مین قلعه و باغ حسن خان که به تعیین [illegible]
میکند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند تا حقائق باحسن وجه معلوم شود و در زیر باد صورت

شکست و رنجیت بر آمی ترسم وا ده آید افسوس که تمیز حرام و حلال نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
با ختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب × فآه ثم آه ثم آه · رباعی افسوس که عمر
رفت و بیهوده نیست × ورد اگه امید خویشتن داوری نیست گفتم که چو بیدار شوم روزه بود
شبها که روز رفت و بیداری نیست × قید و عی که خلاف شرع ست آنها را از دست این
پابندرهای باید داد و بقایا القضایا جمع کرده تا موافق شریعت غرا فیصل شود حیف و صد حیف
بر کسی که والحمد لله که قاضی با متدین سیستم صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در القضایا
قضایا باحق و حساب منظور میدارد و از فضل الحکم القاضی × شجاعت خان ناظم صوبه احمدآباد با
هزاری و پسوار سر افراز شده باد باید نوشت بلیت این قدر ها که دیده جزو می ست
کار کلی هنوز در قدر ست × اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی است و تنبیه
مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی حالی نمایان بکرم امیدوار خواهد یافت و مرتبه بلند تر ازین هم
خواهد گشت بیت سر و بان این جهان پاکوبی نیست × عاقبت زین نردبان افتادنی ست × هر که
بالاتر رود ابله تر ست × استخوانش خرد تر خواهد شکست × رقعه شجاعت خان گذشت انا
لله و انا الیه راجعون آدم کاردان بود در گجرات عمل درست داشت صوبه دار
جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس جای خود سنجیده عرض نمود
عالی جاه هم نوشته اند اگر بادشاهزاده کی را کار فرما نمایند بهتر از دیگران سرانجام
توانند کرد می توان داد بالله التوفیق و الیه الرشاد درین مقدمه بیشتر
از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما می گویند که چشمانش از کار رفته باید

و را یا دیگری را مقرر نماید عتیق الله خان هم بدنیست مقدمهٔ ابراهیم خان کشمیری با حفیظ الله خان
خوب نوشته و مآل اندیشی را دخل نداده بیت حیف بر بی انش و آئین او ٭ کور شده دیدهٔ
حق بین او ٭ در باب دینداری تحقیق حق از دست دادن معنی دارد از ینجاست که گفته اند
قاضی هم این تحقیقات متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا
اصلا کوتاهی نرود و در اعتبار جهت غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بوده اند
و درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قویست خود کجا رقعه در اتشال احکام از ابراهیم
خان تاخیر بسیار می رود هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود
حلم با کارها بر هم می کند حیست ع رست ناید خواجگی با بندگی رقعه ٭
روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران
آن طرف کرده است تا از سررشتهٔ کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر
و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدست ضبط شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه
مقرر شود برای آن امین کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد و تنکام ضرور
جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود و بفرستند باید نوشت و سزاولی تعین
نمود که بیلداران با خزانه با و برسانند و نشان فرزندها در که بنجان بکور نوشته اند حواله وکیل
باید کرد یا در خط خود منظور می نموده باید فرستاد و بل حرف خیر بهتر این مرد از ان جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد آن همه فروتنی برای بر آوردن مطلب
خود بود و از درون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده ٭

باشند ست از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش × هرچند جا به تنگ ست جزو بدل
انکه در رقعه ذوالفقار خان ظاهر اسنزولان برای بردن توپخانه تعین ساخته روح الله
خان را در عین کار منزد و نموده اگرچه این هم کار بادشاهی ست اما سنجانیده کوره بکار دکه
تا فتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار منزلو لی اینها معتبر نشمارد و بطرح
قلعه دسورچال فرستاده تا او بنظر در آید سمتی که برای سورچال مقرر کرده ست خوب نسبت
وبچندین وجه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد ولیکن از عدم خندق معلوم میشود که از طرف ظاهر زمین
سنگ لاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دمدمه سرکوب بر پا کرده تا از صدمه
ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران ارکان قلعه افتد و بنده درین عقده کشایش بدفرمان
همدرین باده مسفر ستیم آنچه باید بدستخط خود بنویسد تاکید می نویسیم بسبب با سینه های چنین شاخ شاخ
بداریم چشم کشایش فراخ استغفرالله استغفرالله رقعه ازاد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند
زاده بهادر معلوم شد که شکرالله خان با وجود نزدیک نمودار شدن هنگام نشست خیمه مشغول ماند و
سواری نکرده کسان آن بیغه را فرستاده و شب بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخور
شراب و تماشای رقص گذرانیده با شناع محضر و مجمع ملی کرده و بدین شنیع قصد اضرار دارد
از انجا که سوانح نگار اغراض نفسانی چیزهای بسیار خانه زادان تربیت کرده می نویسند
باید که انقدر بی پروا نگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض داد رقعه
بفتح اسد خان بنویسد که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجری نیکو خدمتی گشت اما
این جان نفشانی بخدمت فروشی مسلمین نکند و بازده کردن سرکرده ما اسرای نماید رقعه مستمند خان

فردی که شعر جرأتی جهانگیر خود بسبب جهانبانی ورد آن بمهر خود نوشته فرستاده بنظر ورد اند

الناس مأمور شدن معمور خان بگوشمالی انگروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بجان

فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته

آنطرف بفرستند رقعه سید سعدالله بکر خطوط بار فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده

که سوانح نگارنده سوت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده

با ضافه یومیه قوت دل بخشیده باید نوشت که بعد ازین مقدمات اهل خدمات که بفحوای

آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ الآیه در حقیقت ظالم اند دخل نموده باشند هر چند

این طائفه غیر ظالم نباشند بنفس خود ظالم اند در هر رتق و فتق بوده و نخود به دعای فتح الله

وانموده اند جوستی فی یده الموت جنبوه این نیازمند درگاه بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللّٰهم فاطر السموات

والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین ورد دارد و در معنی

یلقی قبل لقائه الانبیا والاولیا اجمعین صورتها بجا می آرد و اگرچه فضلای حضور نکات عمده

اما چنانچه باید تشفی نمی شود آن معرفت آگاه بتحقیق خود بنگارد والسلام رقعه تیر سید

یاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بخت کوکه محمد کام بخش خود ان فدوی معلوم شده باشد چون

تنبیه او جدا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود و کوکه هم برسر انس القرین بخیه او ودی بود

اوره و هم ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا صحبت فجیعه چه گشت نباید نقصان کرم

بدن و شر کند جامه سیاه بشومی صحبتی و بادشاهزاده هم گمراه اند چند حیله گر و خیمه

باید نشانند و از حال او خبر باید داد رقعه خان جهان بهادر باین حیثی اول مثل کهنه عمالان

الان درین هم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید شد خوب است که تلافی ا[ن]

در یافتن کرده

شاید نتوان نوشت این همه خرابی از بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عملی [دیگر]

نیست إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ چیزی برای تسلی او باید نوشت والیهٔ

هر آئینه منافقان در پست ترین طبقه اند از آتش ۱۲

ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود و تنبّه پیدا کرد و اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی ست

بیدار کرده ۱۲ — جدا ازشدن ۱۲

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ بطور خود میگذارد که این کس کوشش بحی حقیقت دارد و الهی

دشمن ترین دشمن نفس تست — از پهلوی تو ۱۲

از بند نفس رهان ما را در بیعت او همیرن لطف مهربانی دیده وان لطف نخست × آنکه کردی

کم ما را باز جست × هم دعا از تو اجابت هم ز تو × ایمنی از تو مهابت هم ز تو رقعهٔ امیر الامرا

هیبت بزرگی و ترس ترسیدن ۱۲ از آن

گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله وانا الیه راجعون سطالبه هم داد

بر آئینه ما از آن خدائیم و ما بسوی او باز خواهیم گردید ۱۲

بیوتات الصوبه برای ضبط اموال باید نوشت که به تقید تمام به ضبط آرند و از مردم و بنده زرکر

هر قسم که میسر آید طلبهای پادشاهی بگیرند و بیوان جوهر را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایت ها کرده

خواهد شد در حقیقت پسران [...] بعرض باید رسانند [...] هم درین باب گفته ایم امکان رعایت قلیلم

داری او نوشت تا لیاقت و بپاس امر مامور کرده شده یقین که به مرضی خود به راستی و درستی

حاجت و اندیشه در کار ۱۲

ظاهر خواهد کرد امان الله خان برای این کار هم بدست معین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که

اضافه داده شود و یک [...] دیگر هم بخاطر هست نسبت با [...] می باید رقعهٔ این کار به توفیقات

مقرر شده مجوزان مخلص هم خوب است اما [...] حقیقت عمل داری و معاملهٔ [...]

فدوی هر چند [illegible] باشد عرض نماید برای بحالی بدهان پور شخصی دیانت دار

مطلوب است الا هم خالا هم رقعهٔ مکرم خان درجه کار رست باوجود اشتیاق

ای اولی تقدیم کار سخت مست پیشتر کار سخت ۱۲

زیارت حرمین الشریفین توقف از چه راه است اولی تر ازین چه [illegible] بیت حج رب البیت مردانه

حج به زیارت کردن خانه بود ربنا اللهم ارزقنا خیرا رقعه فرستاده فرزند زاده بهادر

گرفت اما پیشتر وکیل ایشان گفت که بدون عرض فرستاده باشد والسلام رقعه

مرشد قلیخان ضابط است و جا از بدتر هم نیست این کار را گر باید گفته شود شاید که بهتر از دیگران

سرانجام نماید از طرف خود به پسر مقید نه که فضل علیخان گذشت از قدیم الخدمت شنیده باشد

وجهی برای پنج بچه گان ایشان و نام تعین باید کرد خان بهادر حمید چه طور است این عاصی

میخواهد که مرتکب هیچ گناه معصیتی خاصه ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست نمی ماند و رعایت

بی سیاست نیست نمی آید بعضی جاها احکام موافق آن وقت بغلبه نفس بی اختیار صادر میشود

از علما مسئله به پرسید الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که بگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث

صحیح است و بسر حد تواتر رسیده رقعه خواجه عبد الرحیم رحلت کرد و پیدا است مشغلی بود و

جاگیرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود و خنجر ولایتی در کمر داشت خواستم

گفتم خیلی خوش طرح است در جواب عرض کرد که تمام این از طرح است پرسیدم حقیقت

رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار همین طرح تمام طیار سازند اگر برادر دو

نذر کرد عرض نمود که تا اینها طیار شوند این نازه مختصر در سرکار اشرف باشد در رفتار آب جاری

احوال پسران را معروض دارید با عنایت الله خان بگوید که عرض نماید تا بقدر هر یک عنایت گردد

رقعه خانجهان بهادر درگذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل است و نفس تا بکجا

بروبه غا درین ایام صوبه داری کن میخواست و بچه ذلکر می از زر دهی آن میکرد از کار عجب بهتر ازین صفت

نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست × شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست × عالمی را لقمه کرد و درکشید × معده‌اش نعره زنان هل من مزید × دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو بدریاها نگردد کم و کاست × هفت دریا را درآشامد هنوز × کم نگردد سوزش این خلق سوز × سنگها و کافران سنگدل × اندر آیند اندران خوار و خجل × هم نگردد ساکن از چندین غذا × تا ز حق آید مر او را این ندا × سیر گشتی سیر گوید نی هنوز × اینت آتش اینت تابش اینت سوز × حق قدم بر وی نهد از لامکان × آنگه او ساکن شود از کن فکان چونکه جزو دوزخ است این نفس ما × طبع کل دارد همیشه جزوها × این قدم حق را بود کو را کشد × غیر حق خود که کمان او را کشد × قوت از حق خواهم و توفیق و لاف × تا بسوزن برکنم این کوه قاف × او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهایی بخشد بحرمهٔ محمد وال محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه مکتوبی که نصرت جنگ بدان مزاج دان فرستاده بود بمطالعه درآمد برای داود خان نوشته است و در اظهار خدمتگزاری خود در جواب چیزی باید نوشت و تا فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود و در میان حجت و امکان ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری تربیت خان حکم رساند که هر چه ضرور باشد بفرستد و بقلعه داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جراثقال و چنگل و گوله و باروت و ... نصرت جنگ برساند بحکم الله الواحد القهار و بفضل الله ... رقعه از عریضه سپهدار خان شد که ... ضمانت پسر ... علی ... ضمانت و ... رسوا ... اضافه باید داد و خلعت شمشیر ... اضافه ... ازین ... ده ...

مسند در ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد منعم ...

رقعه پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر برآورده باشم ...

حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از

جواهر خان خبر بگیر رقعه سوانح نگار و زبردست خان در باب سید میرک چیزها نوشته اند

اصلی دار دیانه او خود را در اصحاب تدین می کشند از عنایت احمد خان به پسر از

صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده دست گوپال سنگه را هم در باب

اعانت او باید نوشت و نجابت خان کور نسلی نامه قلمی ساخت ع چه باید تا بکجا عیب مفلسی پوشید

رقعه هنگامه که با ستیام خان حوم گذشت از غفلت همین مردم دست رو نباید داد و دل

پشت و کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا هم سرسپاه ایشان فرمه

کرده اصطبل انجه بهی ... داده بود که بکفش رسید لمی الله اغفره وارحمه و فوت خبر

الرحمن بهیف خان با شیه مسند آن تاکید بنویسید مساعده هم مرحمت شد هر حل سلطان

نماند الاهم فالاهم رقعه همین بود خلافت برای اضافه پسر چاپه مین نوشته اند ظاهرا سوا از آن

رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد افزونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد و بپاس

خاطر ایشان بطور دیگر رعایت توان کرد میان ضوی خان بند و صحبت را نیست که آن خصمان

خصم را فی بینهم الا هم ... بهنده باید نوشت رقعه روح الله خان با وضع زرها او

این سفر مال وار می خواهد باین دستور جرمانه منصم کند غلط است زر از جاگیر و فتی ...

منصبدار را در حضور شعد وا ... نباشد و وکیل فرستاند همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد ...

مار انصیب این پاپی باقی نکند اعلی حضرت خاقان شاه براتی زر جرمانه تقدیم بیا میگردند و فورا
چیله‌های شریر و شدید تعین نموده زرها را بمعرض وصول در می آوردند یا دو واریم که زر
از جعفر خان و با هی که بمنصب وزارت سرافرازی داشت و غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند
خان کور از داروغهٔ غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم با و تعلق داشت بد شده در اید
او چه را او کمر بست آنحضرت به برادر مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان با هم صفا و یکدلی
را از خان کور در دشاله بدهاند رقعه پیشکار صدر الصدور تحقیق اکثر بخصوص می و مکر
غرضی میان او و منع کنند که دیگر چنین نکرده باشند رقعه امروز تربیت خان را بخشی
منکباشی که در این پیش ... کرده بودند عرض نمود که دو سرپیچ مرصع عنایت شود
بخانه کور باید گفت با آنکه عمر خانه زادی بسر برده در حضور تربیت یافته این نمی‌داند
که این جماعه در عین ... هستند که چنین عنایت در باره ایشان بظهور رسد سرپیچ مرصع برای
خاطر او دلگرمی کار پادشاهی مرحمت شد جواهر خان خواجه سرا ... منه الامداد و التابعین
اما بنده در حق منکباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر کسی کار پادشاهی بست و بسته بظهور خواهد
و خدمت پادشاهی به تقیید تمام خواهد نمود با نعام خلعت و نقد در صورت سقوط شدن اسپ بکار سرکار
والا بعطای اسپ سرافراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه تربیت خان هنوز محتاج تربیت
زرگیر برای احتشام قلعچی بنگاله گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب یکبستی داده سوانح نگار
زیانکار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شده این جماعه باغراض نفسانی کارهای
پادشاهی هم می کشند و دروغ وشیا نموده در تحریر اخبار تجاهل می نمایند قلعچه های مستحکم

بسمع بهمندان بزرگ و نگاهداشتن علیسوی خان از چه راه ست اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا
نرسد بعد عزل جاگیر این براد زاده به برهان الله خان که از بی جاگیری نالش دارد
باید داد و ظاهر او در لشکر ست بخان مذکور حسب الحکمی بتهدید باید نوشت که این صورت چرا با
بوقوع آمد و چه روداد کار مد نظر نداشت طلب احتشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد
بود و دور دوان بران نامردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهید بود و قابوچیان اگر طلب
گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است و میدانیم که لی این خیال چه امکان دارد در جهت غرض
خویش کارهای ولی نعمت که فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن و بزندگی دو روزه حق
مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مآل ست آئین کدام مومن نمک
حلال ست بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احتشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن
خائنان و متعاونان بیان خود لازم داند که ان الله لا یهدی کید الخائنین به قعه امین ست
محمد عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده ع هرچیزیکه در کان نمک رفت
قوت منقادت هم نبوده چه کند ناچار ست اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر نخواهند
آمدن خود میدانند یا و هم از طرف خود تاکیدی بنویسد به قعه مهابت خان حیدر آباد
ظاهر در لاهور در گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد
بدیوان تات اشتبار بکار و که اموال و نقود و اسباب و بانت وارثی تمام ضبط نمایند که بیت المال حق
عیال و خلیفه مین ان لی کاشتهای خلیفه به حر به نیحمن صنعا دیگران در ان الصیبه حسبه به قعه خان
امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود دامن جامه آنقدر دراز داشت که

پا نبطر نمی آید به محرم خان فرموده بودیم که وه کره از ذهن آن کوته عقل دور کند آنقدر و
باو بگوید که ذهن بدستوری که در حضور به تقربست جان قدر و شته باشد و الا قدم در
غسل خانه نگذارد و هر ورا باید که الفت باالباس ساده پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه
زنان ست و بها بهانهی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوئید و با
خوانند رقعه مانکه بان نمی خوریم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت و اداره خانه هم تا و تا
هوشیاری خبرسی فراروغه ها بست که همه وقت همه جا کارخانجات عهد خود تنوزک را
دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بیاید اگر
و همه مردم پسندگان بنیاد دولت خداداد معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده تا توان این
گروند بهیا بهیا دعوی فقر و این همه مباهات حقائق حسبا و نا صواب رب الارباب عاقل خان حسب
الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دارالخلافت بمهابت خان صادر شده خوب نوشته تو که هیچ باید الشکر
والمنه رقعه فدوی درگاه وزارت خان عبدالرحمن گذشت برای دیوانی تا لوچند هم نوشته
بفرستد که خدمت کرده باشند رکهنا ته سعدالله خانی در احیاناکه رایق مهمات دیوانی بود
که کار سرکار والاجسی باید فرمود که جوهر کارروانی و دماغ معامله دارائی داشته باشند علیل غرض رقعه
انقدوی الملهام حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما
بهر پسران وقدیم خود را برور دید فهم و زکاوت بسیار دارید مختار دید حالا با فضائل خان میر بادی و نمار
عنایت الله خان را وسیطة المطالب الشان کرده بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن
روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اداهای نامناسب شده بود

مصلحتی چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت آنها و ساختیم از زبان اعلی حضرت

شنیده ایم که عرش آشیان اکبر بادشاه روزی میفرمودند که تودرمل بی نظیر در تنظیم

امور ملکی و مالی شعور تند دارد اما غرور شرش خوش نمی آید ابو الفضل با او بد بود شکایت

گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمی توان انداخت لهذا با آدم کار ناچار

باید ساخت بیت خدائی است مسلم بزرگی و الطاف × که جرم می بیند و نان قرار میدارد

رقعه خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذشت با وجود یکه فرزندزاده از برهان پور آمد

بدیدنش نرفته روانه برار شد و لفظ سپه سالار که می نویسد از نوشته وکیل معلوم شده یا خبر

غیبی است در ین باده فرمان فته ما گفته ایم نباید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد رقعه محمد باقر

داروغه کچهری دیوانی درگذشت شکار خان از زبان مردم عوام است روزی سواری شنیدیم

که این نسبت او مردم چه قدر میگفتند مکرر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید

سعود نکرد جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بسر این فته چه گذشت و بسر این

چه خواهد رفت نفس اماره نمی گذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و کرده همه

میدانند که ظلم کردن نیست پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن عرب را

کشتن است دیده و دانسته از عهده باز پرس آخرت که در شکست برآمدن مشکل چه

جای تعلق و شتن جا گیر باید داد اما خدمت نباید داد ع داد و داد از دست غفلت داد داد

غلام محی الدین نامی لشکر عالیجاه کانی جیشه بدروستی متهم گردیده برآوردنش ضرورست

بیت این مردان اندابینا صورت اند × بسته نان اند و مرد شهوت اند × جهلا می نشینند

مزاج متحمل اقوال باطل وارندایان کو و اسلام کجا × رقعه عالی جاه تتمه طلب که در کار

والا وارند التماس بحواله پرگنه مودهی کرده اند یا نوشت یا بوکیل گفت که تتمه طلب

ایشان اگر خواهان اند چه مضائقه در حساب مطالبه نقدی در قیمت جواهر و غیره محسوب

خواهد شد سودای سوداگر انیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزاده ها

وامرا موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطه های ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک

بجای خود میگفتند که ما بکار بیر سنجات کاهی مامور نشده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مرم

محنت تردد بار خواهند دید بعضی زبانی هرکاره ها باللفظ بعرض والا رسید بود در تنغه

که از عوائض منهیان معروض شده که غضنفر لئیم پسر ذوالفقار خان مجهول آورده رشد نمیگذارد

و عرصه بر جان نور تنگ کمک طلب ست حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار یافت که کمک

پسر خود را زود رساند چون رسیدن او احتمال واقع شد بخط انور صاد گشت که ایشان

خود را عاشق پسر میگویند حالا که پسر در عرصه تنگ است در زود رسانیدن تساهل چرا

مدعی شدن یکی و در دعوی صادق بودن دیگر ست ع دیگر بحر و ... زکه تنگی تمام شد + رقعه

فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی

و شر الف انسانی در حق او بیشتر ست با وجود این همه اهانت منصبداران بادشاهی روا

میدارد و قول سعدی یا ولی از دست من با همه خود با تماشا نیم × بنده بارگاه سلطانیم عجب

عجب از معقولات سعدالله خان است که الف صورت قلم و نون بشکل دوات بوان که بصفات ملکی آراسته باشد

و لیست قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ×

ساده بعد از این احتیاط لازم دانند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز هم چشم خود شمارند و اعتنا نی
که می باید مراعات آنها نامرعی ندارند رقعه فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که
پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود و از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید
در خاطر گذشته اگر شاه ایمای مطلب بآن فرزندزاده کرده اند چه مضائقه والا از این خیالات
درگذرند که اخلاص لی لمی فرید بل افزایش غرور و پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا
و انا ادعوان یرحم کلهم و یدیم ظلهم ظلا ظلیلا رقعه خبر مرگ مخلص خان شنیده باشند از شرافت
انسانی و جوهر خدادانی همه دانی او خط بر سید سلیم رضی الله عنه این دار مرگ زار شد انبیا ند
دارد و فوائدش ناپایدار دل دانا و چشم بینا گو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد
کسی بهتر از خود نمیبیند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازالدینخان
بهادر فیروز جنگ × خان فیروز جنگ یکرنگ من × میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیایم
اما چه رود کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سیادت خان را بنیابت فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار
ما فی الضمیر کند از میوه های نورس آنچه اینجا هم میرسد انگور است اما اطبای یونانی برای
آن عمده مخلصان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت
کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم بیت یارب این آرزوی من چه خوش است × تو بدین آرزو
برسان رقعه خان فیروز جنگ یکرنگ من × تفریق فوج لاعلاجی فدوی زاده را از حضور
گرمت گیخور نفرستند که بالفعل تا و آدرات اینار یافته بار پیش آن دولتخواه خواهد رسید است
مان مشو نومید چون واقف نه ای اسرار غیب × باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

آنچه دل از فکر آن می سوخت بیم هجر بود × آخر از بی مهری گردون به آنهم ساختیم رقعه
خان فیروز جنگ یکرنگ من × الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر دوری و با منی پیش منی
ور پیش منی و بی منی دور منی × از احوال شبانه روزی اکثر اطلاع میداده باشد
تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایت الله خان را ندیده ایم جامی و حالی است
ع شاخ گل هر جا که روید هم گل است رقعه بنام ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ
نصرت جنگ بی ریو و رنگ من × در اوائل این ملک در قلمرو فرمان ها نهال بود و بومیان
متغلب از تصرف اینها بر آورده بود و اینها از انهماک و استهلاک بلذات نفسانی و مستغرق امور
دنیا دنی بوده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بی وفایی و نمک حرامی که با ولی نعمان خود
بودند از نوکران خود دیدند سیوا و غیره با پسر اینها سلوک بد نمودند بیت دریاب کنون که
دولتت هست بدست × کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ولایت زرخیز
این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چرا کنیم
فضیلت غزا در صحیحین بکثیر تحریر آمده ایم با سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه
خان نصرت جنگ × را دولیت پچ غیره متعینان خود در اسوای ملتفت خان پیش پادشاه زاده عالیجاه
که آنجا هم کار بسیار است و دست اینها اگر کوتاه باشد در کار خلل نشود چنانکه بعضی بابر تالی
چابک کمان تیر انداز زند و نمی فهمند که خود را نشانه تیر و بال خرت می سازند بیت گندم از گندم بروید
جو ز جو × از مکافات عمل غافل مشو بیت صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را

که سر بکوه و بیابان تو داده ما را × العاقبة بالعافیة رقعه نصرت جنگ بی بو ریک

آخر و پایان ۱۲ العاقبة وقاع الله عن العبد ۱۲ ق ×

من × چون گرفتن ورکن کدام بود و تمام همت مصروف همین کار شد الحمد لله صورت یافت

قصد دل ۱۲ ص × ای بستدن ۱۲

اما خرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مداران بر خزانه هندوستانست مبلغهای

خرج لغت عربی است بمعنی خلاف دخل و بعربی صرف و مصرف و بفارسی هزینه ۱۲ ان ×

کلی طلب طلبداران شده و می شود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده می آید

زر که در خاک پنهان کنند ۱۲

زمیندار بیجاپور که اصل ست بتغلب متصرف ست و نبره شیوه رسیوای جنبی ست ملکش

چیره شدن ۱۲

ظاهر چندان استحکام ندارد حاصلش بگفته سید مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هون

استوار شدن ۱۲ ام ای محصولش ۱۲ وفات یافته ۱۲

ست چرا در تصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر نزاع از و وازنایب خود که داده خان

بکسر نون بمعنی خصومت ۱۲ ان

باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود × رقعه × خان نصرت جنگ من ارباب

بیان خیر خواستن ۱۲ ص × خود را غافل نمودن ۱۲

کار بیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که ازینها تواضع انها از اول تا اخر نمی آید

دیندار ۱۲ فروتنی و نرم گردنی نمودن ۱۲ ص ×

سقاکان گرفتن و دادن باک ندارند یعنی اب از دریا بخشیدن بخل می خواهد خلاف

بسیار خونریزی ۱۲ ام

امر نیست دشوار نمیدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد ازین نبیره ها چه

خواهد شد بیت فکر شب تلخ دارد جمعه اطفال را × عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش ست

جمع طفل ۱۲ بالکسر خوش دلی ۱۲

بهر حال ارباب کار ذو الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر لحظه

الحفیظ و الامان باید گفت رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم

میرزا بخشی × اخلاص کیش نجابت منصب دو صد و پنجاه سرفراز شده در دیوان تسلیمات

بجا آورند × میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت ندیم منصب سه هزاری دو صد پانصد سوار و خطاب میرزا خانی

و عطای یک هزار روپیه بعرض پیکر سریر عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باو بگذارد

تمّن عفا وصلح فاجره علی الله × رقعه بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافت
شاه جهان آباد × عرضه داشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت ارادهٔ گوشه گزینی و
استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص پروردهٔ
لطفهاست باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته
منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهند شد و یک هزار روپیه
در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت رقعه بنام حمید الدین خان
بهادر × حمید بداند × حرف چند روزیست که شاه عالیجاه عرض نموده‌اند سه کس دشمن
جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نگذاشته است با کسی دشمنی نیست و
خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان این ظلوم جهول با بی فکر خود کرده‌اید از
حال خود چرا غافل اید و مقدمه موت خود و بیان است که الموت قریب من شراک النعل و اقرب
من حبل الورید های های افسوس افسوس بیت گهی بر پشت و گاهی دل و گاهی پا ماتم
بسرعت میبری ای عمر می ترسم که وا مانم × اگر مناسب داند بعالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی
باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکند هر چه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید رقعه
بنام عنایت الله خان پیروزه ابو الوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی بی مجال خواست
گفتیم فقیر را بسه عصا چه کار فقیر دل بده و گریبان بده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند
که فقیر چیست و چه معنی دارد × بیت جهان آئینه وهم است و این صورت
پرستانش × نقش پرداز تقلید اند و میگویند الهی × اللهم نجنا عن توهم ×

الغافلین آمین آمین آمین رقعه بدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی
بر خود می نازند بی حساب است حال اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دومی در آنجا
با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه بخشی خیز و بازمانه بساز ور نه خود را
نشانه ساختن است بزرگان زمانه میگویند زیرکی بازمانه ساختن است خدا گوش شنوا و
چشم بینا دهاد والسلام علی اهل الرشد والسداد شنکوکی که این کور نمکان بپادشاهزاده
شکر کرده اند و شنیده باشد چه کنیم خود کرده را درمان نیست ما بر طبق عرایض این نمک حرامان
حکم کردیم وگرنه اجازت دستگیر کردن داده ایم معلوم میشود که این لئیمان انقدر جرأت
بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت به
سعادتمند نمود خوب باری باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند
عالیجاه نوشته زود بیاره علی بیگ بدهد که حسن بیگ بیران کار چکله کوره را برعایت خویشی فضل
اهل تغیر نشد سکنه آنجا نوزرها میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند بیت اگر تو می نهی داد
روز داد هی هست × آخر الدواء الکی بن چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض بخواهند یافت
زمین سنجت اسمان و به دیوان میان صاحب جاگیر و رعایا و عامل امین گفته اند و بوالی کردن ایشان
واین چه دن مشکل و در بعضی محالات حصه سپاه شمار و ظالمان است آدم خدا ترس وابا دانکار حید
همیشه بمیزان فکر سنجیده زود و تعیین نمایند که از روز جزا بری الذمه ما و شما شویم عاملان خویش و
را در دیوان واقعه نگاران ابنای جنس امین و فوجدار نباشند رقعه به هدایت الله زرین
رقم بگوید که این رباعی در بیاضی که پادشاهزاده کامبخش مرحمت میشود بخط خود بنویسد

رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش × من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش ×
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش × ای وای من و دست من و دامن خویش × رقعه میر جلال الدین که از
شاه عالیجاه جدا شده ظاهر همشیره زاده همت خان ست که بخشی بود و سید زاده کریم النسب
و صحیح النسب ست چرا بر آورده نداز وکیل برسد رقعه نوشته معتمد خان فرحی نیست که خواه مخواه
بران عمل توان کرد بند و بست ازین چیزها میرود و بهر حال چون او خود بخود بیزار ست
و مستعفی شده بنویسد که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه اسد خان پسرش مخصوص
نوشته اند که بادشاه زاده به حمایت راجاها کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه
یکروز به همین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار مردود از خبرداری بندهای بادشاهی
نتوانست از قلعه برآمد و ایشان آبرو و تاخیر در فتح قلعه همین ست حسب الحکم در باب محافظت
بادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه آنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیک نموده که مدارک
نوشته نشود که مثل بادشاهزاده مرحوم مغفور به تخلف بپیوندد و کار بادشاهی برهم نشود بیت حقوق
خدمت صد ساله لعب اطفال ست × بیک شورش که در و کودکان خدا و ندانند × شریف مکه معظمه در
هندوستان دولت بسیار شنیده سالها برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای
مستحقین نیست به جهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این مبلغ حق بران
نرسد لیسود اگر از عمده و مالداران تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسید اگر بطوع معرفت
آنها مبلغ و محل استحقاق حرمین الشریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی
منحصر در اظهار و شهرت نذر سرکار والا نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب

جل و علا و حبیب اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه و در صورتیکه این هم متعذر باشد چرا مستحق نباشد
این ملک بار بار باید ساید که در همه مقامات جل و علا شانه ظاهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعه
بنام اسد خان چهین بود خلافت محمد معظم بهادر نوشته بلکه نوشته است کند که تجویز خدمت و حدار
تلال با شیخ کریم الله بیجا باشد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش مفصل اطلاع ندارم
منصب او حسب بیکار ندار خارج بعرض رسید که وکیل منصبداری که در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنا بر
قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری دیوانی از مدتی رجوع ست و در جا وطن دار
حق المنصبدار از آن کشمیری لی پری نمید باشد در صورت جهلا که عذر جهالت و بی علمی کنند شاید که
الکریم لا لاکرمین هم کنند اما عالمان را چه عذر است مگر ریا و از بلند گفته ایم بار بار میگوییم که مارا در احقاق حق
و رفع تعدی متعدی و بیدی هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد هیچ صرفه بهر اسر بلکه خدمت عمیر
ریه بسیار کم گشته شده و بهمان اکتفا کند و از خود نسازد رقعه بفرزند نامدار عزیز بهادر باید نوشت و بسیار
و اخرت اندک شد چیز یکه با وکار خواهد ماند و بکار خواهد آمد همه بیکار و خواهد رفت بهمین زندگی عبادت
از باقیات صالحات امروز خود را فردای خشکان باید دانست عاقل آنست که وقت حال را که بعین آنرا الا استقبال
غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً العجل آید و حال از رفته و آینده را شده نداند و بیند که حال
روی رفتن نیست و آینده را روی آمدن است سعدی ره دور بیند هر دم میگوید و خود میکند گوش رقعه
فدوی با خلاص را که بدیده او فرستاده ایم و حیثیت پدر و پسر اعتبار او را افزوده ایم ظاهر بنخوت و پندار
افزوده و قدر خود را کم کرده نستغفر الله لازم نیست که لوازم اعتماد و استغفار بر خود واجب دیده نصرت جناب
برود و عذر با تجویز ها خود را از زمره پیش دستان پیش کار دو فالقه کانه بجز فرامش نسازد بیت

هیچ کس به شیر مردی صحبت بیت × شیر مرد زمانه دانی کیست × آنکه با دشمنان تواند ساخت آنکه با دوستان
تواند نیست [illegible] عالیجاه عرضه داشت کند ایشان که استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند اینها
تو که [illegible] سعد الله درویش نوشته باشد بنویسد که عبد القادر بیدل در مقام مصرع و بیت گفته
بیت بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن × اجابت از در حق بهر استقبال می آید × بنام ابو القاسم خان
که خطاب ملتفت خان سرافراز شده بود و بعد فوت امیر خان امیر خان مخاطب شده داره و عمده خواصان
آنحضرت که [illegible] خیلی در مزاج اقدس راه داشت و لطیفه های حسب حال بموقع بعرض میرسانید صفا
به محمد اعظم شاه باید نوشت که ما فرقه حسن بانیت و جوهر شعور ایشانیم [illegible] بار انگه بیچاره تا
بحال تباه در نشسته خواهد ماند بهر ما و شما حقی دارد و اتلاف حق موجب ناخوشنودی خالق است
از فضل [illegible] حضرت آفریدگار اگرچه قدر عهد جهنم بسیار ماضیان بکرداری [illegible]
خدا و خاطر با کینه پر و غبار پسینه از سینه بیرون دارد آن جسد را که [illegible] شما و دیگری [illegible] مشغول
ملتفت [illegible] باشد و اسم پاداش آنچه کرده در سزای آن [illegible] بدیدند و با گذشتی و گذشتی است
ابنا با همه کس احسنی [illegible] ناکرده گناه در جهان کیست بگو کلمه غریب از زبان عبد اللطیف
[illegible] مهر الشریف یاد داریم که خدا ترس را در مزاج راه داده [illegible] در راندن [illegible]
گناهان است [illegible] حقیقی [illegible] عاصی معاصی [illegible] بخشاد [illegible] باید نوشت که نباید نوشت
رقعه حسب الحکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف گاه برای سلام حضرت الملک المهام [illegible]
اگر سوار [illegible] سلام دست بر سر گذشته عقب ایشان بود و اگر به پالکی سوار باشند بعد
[illegible] شایست و اگر به فیل باشند برابر راه برود و اگر [illegible] شوند جواب [illegible]

پنج هزار زبان از سبب فرود آمدن سلام کنند ایشان و زبان هند و دیگر ...
عالی قدر که به فضل خان اعتماد ورزیده بودند سید کمال خان در نهضت بوکیل باید
رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن عمل ...
از حضور پر نور هر کرا لائق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری در این صوبه نیست که مقرر
و عنایت الله خان راضی شود اضافه آین افغان البته عمل کاغذی خواهد بود و حصول ...
نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میکردند و نهیب ... این ... که اگر ...
یکرو پیه لک و پیه بیار منظور نیست تغیر تغیر در کارها خوف الهی و اهمیت باز پرس بادشاهی
شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید میر مرتضی در لولی باشد دیگر به که
اعتماد بر عمل او باشد برود و جاگیر برای ظلم و اخذ و جبر عمال نگذشته

الحمد لله تعالی و تقدس که رقعات عالمگیر ملقب
بکلمات طیبات از افادات ابو المظفر
محی الدین محمد اورنگزیب عالمگیر
پادشاه غازی انار الله برهانه
منطبع گردید
تمت